



رفتارشناسی تماس (دفتر اول)

اثر: دزموند موريس

ترجمه: عبدالحسين وهابزاده



رفتارشناسی تماس

(دفتر اول)

اثر: دزموند موریس

ترجمه: عبدالحسین وهابزاده

Intimate Behaviour

By

Desmond Morris

(1971)

چاپ اینترنتی

ویرایش اول

۱۳۹۰

هرگونه استفاده به شکل غیرانحصاری از این اثر آزاد است.



فهرست

مقدمه.....	دفتر اول
فصل ۱: سرچشمه‌های طبیعت.....	دفتر اول
فصل ۲: دعوت به نزدیکی جنسی.....	دفتر اول
فصل ۳: نزدیکی جنسی.....	دفتر دوم
فصل ۴: نزدیکی اجتماعی.....	دفتر دوم
فصل ۵: قرابت‌های ویژه.....	دفتر سوم
فصل ۶: جایگزین‌های قرابت.....	دفتر سوم
فصل ۷: قرابت با اشیاء.....	دفتر چهارم
فصل ۸: خود-نزدیکی.....	دفتر چهارم
فصل ۹: بازگشت به صمیمیت.....	دفتر چهارم

مقدمه

صمیمی بودن به معنی نزدیک بودن است و می‌بایست در ابتدای امر روشن نمود که مقصود از نزدیک بودن صرفاً به مفهوم لغوی آن است. لذا به تعبیر این کتاب زمانی دو فرد نزدیک و صمیمی‌اند که در تماس بدنی با یکدیگر قرار گیرند. هدف ما بحث درباره‌ی طبیعت این تماس است، خواه فشردن دست دیگری باشد یا جفتگیری با او، زدن دست به پشت کسی باشد یا سیلی زدن به صورتش، مانیکور کردن ناخن کسی باشد و یا انجام عمل جراحی بر روی او. هنگامی که دو فرد یکدیگر را بطور فیزیکی لمس می‌کنند اتفاق ویژه‌ای می‌افتد. غرض از نوشتن این کتاب تمرکز بر روی این پدیده ویژه است.

روش من در این کار شیوه یک جانورشناس است که در رشته رفتارشناسی تربیت یافته و کارش مشاهده و تجزیه و تحلیل رفتار حیوانات است. در این مورد خاص توجه خود را به حیوانی بنام انسان محدود نموده‌ام و سعی کرده‌ام آنچه را که مردم انجام می‌دهند، نه آنچه را که می‌گویند و نه حتی آنچه را که می‌گویند که انجام می‌دهند، بلکه کاری را که عملاً بدان مشغولند مورد مشاهده قرار دهم.

این شیوه بسیار ساده می‌نماید و در آن فرد صرفاً چشمان خویش را به کار می‌گیرد، ولی در عمل به آن سادگی که به نظر می‌رسد نیست، چرا که علی‌رغم وسواس و ریاضتی که در این امر کشیده می‌شود باز هم کلمات و افکار پیش ساخته در جریان امر دخالت می‌کنند. برای انسان بالغ دشوار است که به رفتار انسانی به چشمی نگاه کند که گویی برای اولین بار با آن برخورد می‌کند ولی اگر رفتارشناس بخواهد درک تازه‌ای از یک رفتار داشته باشد دقیقاً باید همین کار را انجام دهد. بدیهی است که هرچه یک رفتار متداولتر و عادت‌تر باشد این امر مشکل‌تر می‌شود. علاوه بر آن هرچه یک رفتار صمیمی‌تر باشد، بار عاطفی آن بیشتر می‌گردد. این نه فقط برای کسی است که آن را بروز می‌دهد بلکه حتی برای مشاهده‌گر نیز چنین است.

شاید به همین دلیل باشد که رفتارهای تماسی متداول در انسان، علی‌رغم اهمیت فراوان و تمایلی که برمی‌انگیزند، این چنین اندک مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. مطالعه‌ی رفتارهای بسیار دور از برخورد با انسان، مثل علامت‌گذاری قلمرو در خرس پاندا بوسیله علائم بویایی، یا رفتار دفن کردن غذا در جونده‌ای به نام آکوچی^۱ سبز، به مراتب راحت‌تر است تا تحقیق علمی و عینی رفتارهای انسانی بسیار شناخته شده و همه‌کس آشنایی همچون در آغوش گرفتن، بوسیدن مادرانه یا نوازش عاشقانه. اما در شرایط محیط اجتماعی که هر روزه شلوغ‌تر می‌شود و افراد هویت فردی خویش را هرچه بیشتر از دست می‌دهند، بررسی مجدد روابط فردی نزدیک اهمیت روزافزون می‌یابد و اگر در این مورد به سرعت اقدام نشود روزی مجبور به طرح مایوسانه این سؤال خواهیم شد که: واقعاً بر سر عشق چه آمده است؟ زیست‌شناسان اغلب از به کار بردن واژه‌ی عشق طفره می‌روند: گوئی که این واژه جز رمانتیسیم مهلیم از فرهنگ چیز دیگری را منعکس نمی‌کند. اما عشق یک واقعیت زیست‌شناختی است. شاید رنجها و پی‌آمدهای باطنی و عاطفی ناشی از آن عمیق، پر رمز و راز و

بررسی علمی آن مشکل باشد، ولی علایم برونی آن، یعنی عشق ورزیدن، به آسانی مشهود است و لذا هیچ دلیلی ندارد که نتوان آن را نیز مانند هر رفتار دیگری مورد بررسی قرار داد.

گاه گفته می‌شود که مطالعه عشق منجر به رنگ باختن آن می‌شود، ولی این کاملاً غیرقابل توجیه است. در واقع این به یک معنی توهینی به عشق است، چرا که گویی عشق مانند چهره‌ی پیر بزک کرده‌ای است که در زیر روشنایی و نگاه دقیق رسوا می‌شود. ولی باید گفت که در مورد فرآیند قوی تشکیل پیوندهای محکم بین دو فرد هیچ چیز موهومی وجود ندارد و این میراث مشترکی است که ما با هزاران گونه حیوان دیگر در روابط والدین و فرزندان، روابط عاشقانه و نزدیکترین پیوندهای دوستی خویش از آن برخورداریم.

در برخوردهای نزدیک ما عناصر بینائی، بویایی و شنوایی دخالت دارند ولی فراتر از همه‌ی اینها عشق همانا عبارت است از لمس و تماس بدنی. غالباً درباره‌ی نحوه‌ی صحبت کردن خود صحبت می‌کنیم، یا گاه می‌خواهیم ببینیم که چگونه می‌بینیم ولی به دلایلی حتی ندرتاً نیز نحوه لمس نمودن خود را لمس نکرده‌ایم. شاید لامسه که غالباً به عنوان مادر همه‌ی حواس نامیده می‌شود، چنان بنیادی و زیربنایی است که اغلب بدیهی فرض می‌شود. متأسفانه ما روز به روز بیشتر غیرقابل لمس می‌شویم و از یکدیگر فاصله می‌گیریم، بدون اینکه خود متوجه آن شده باشیم. این عدم تمایل به تماس فیزیکی با پرت افتادگی عاطفی نیز همراه بوده است؛ گویی انسان شهرنشین جدید زرهی بر علیه عواطف و احساسات بر تن نموده و با دست مخملی در دستکش آهنین می‌رود تا از درک احساسات نزدیکترین کسان خویش نیز بیگانه گردد.

اکنون وقت آن فرا رسیده که این مسئله را دقیق‌تر بررسی کنیم. من در این راه سعی می‌کنم که نظراتم را برای خود حفظ نمایم و رفتار انسانی را از دریچه‌ی چشم واقع‌نگر یک جانورشناس توصیف کنم. اطمینان دارم که واقعیتها خود گویا هستند و آنقدر رسا سخن می‌گویند که خواننده بتواند شخصاً نتیجه‌گیری کند.

فصل ۱

سرچشمه‌های صمیمیت

شما به عنوان یک انسان بالغ به طرق مختلف می‌توانید با من رابطه برقرار کنید. من می‌توانم آنچه را که شما نوشته‌اید بخوانم، به کلماتی که ادا می‌کنید گوش دهم، گریه و خنده‌ی شما را بشنوم، حالات چهره شما را ببینم، اعمال شما را نظاره کنم، بوی شما را استشمام و بالاخره آغوش شما را حس کنم. ما در صحبت‌های روزمره تمام این کنش‌های متقابل یا همکنشی را به عنوان «برقراری ارتباط» یا «حفظ تماس» می‌نامیم. ولی در واقع فقط آخرین فقره در سیاهه‌ی یاد شده تماس بدنی را به همراه دارد، درحالی که بقیه‌ی آنها جملگی از فاصله‌ای عمل می‌نمایند. وقتی به کاربرد کلماتی نظیر «ارتباط» و «تماس» در مورد فعالیت‌هایی نظیر نوشتن، آواسازی و بینائی دقت می‌کنیم آنرا عجیب و در عین حال افشاگرانه می‌یابیم. گویی اصطکاک بدنی را به عنوان بنیادی‌ترین نوع ارتباط پذیرفته‌ایم.

موارد دیگری نیز وجود دارد. مثلاً به «تجربیات گیرا»، «درک ملموس»^۱ و «عواطف آزرده» اشاره می‌کنیم. همچنین از آن سخنرانی صحبت می‌کنیم که شنوندگان خود را «گرفته» است. در عین اینکه در هیچکدام از این موارد عمل لمس و گرفتن واقعی وجود ندارد، ولی ما از آنها استفاده می‌کنیم. استفاده از کنایات مختلف لمس فیزیکی روش رضایت بخشی را در بیان احساسات مختلف و در موارد متفاوت بوجود می‌آورد.

توجیه مسئله بسیار ساده است. در اوایل دوران کودکی، قبل از آنکه قدرت تکلم و نوشتن وجود داشته باشد، تماس بدنی بر همه چیز غلبه دارد. کنش متقابل مستقیم فیزیکی با مادر مهمتر از همه چیز بوده و به این لحاظ اثر خویش را بر جای می‌گذارد. حتی پیشتر، در درون رحم، قبل از آنکه بتوانیم ببینیم یا بوییم، چه رسد به اینکه بخوانیم یا بنویسیم، عنصر لمس مستقیم نقش بمراتب نیرومندتری در زندگی ما بازی می‌کرد. بسیاری از شیوه‌های عجیب، و غالباً به شدت تحریم شده‌ی ارتباطات فیزیکی را که با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنیم، فقط وقتی می‌توان بخوبی درک نمود که به ابتدایی‌ترین سرچشمه‌های وجود آنها، یعنی به آن زمانی بازگردیم که بیش از یک جنین خرد در درون بدن مادر نبودیم. این صمیمیت‌های درون رحم، که اغلب به آنها توجهی نداریم، کمک خواهند کرد تا ارتباط‌های نزدیک دوران کودکی را بهتر درک کنیم، و اگر ارتباط‌های نزدیک دوران کودکی، که اغلب، به لحاظ بدیهی و پیش پا افتاده بودن، نادیده گرفته می‌شوند، مورد توجه و بررسی مجدد قرار گیرند خود به نوبه در توجیه نزدیکی‌های دوران بلوغ، که اغلب مغشوش، رمزآمیز و حتی شرم‌آور به نظر می‌رسند، کمک خواهند نمود.

۱. در زبان فارسی نیز به موارد متعددی می‌توان اشاره داشت از قبیل نگاه گیرا، با کسی برخورد کردن یا اصطکاک داشتن، گیر کسی افتادن، گیر کردن در ماجرای، نوازش کردن که بطور کلی برای هر نوع ابراز محبتی به کار می‌رود. در زبان انگلیسی نیز Feel به معنی حس بطور اعم است و هم به طور اخص به معنی حس لامسه می‌باشد.

اولین برداشتهای ما به عنوان موجود زنده، به هنگامی که در اندرون دیواره‌های محافظ رحم مادر غنوده بودیم، می‌بایست احساسهایی از تماس نزدیک بدنی بوده باشد. لذا اولین دریافتهای سیستم عصبی در حال تکوین ما به صورت احساسهای مختلفی از فشار، لمس و حرکت جلوه‌گر می‌شوند. تمامی سطح پوست جنین در مایع گرم رحم مادر غرق است. همراه با رشد تدریجی جنین، بدن ورم کرده‌ی کودک با شدت بیشتری به بافتهای بدن مادر فشرده می‌شود، و رحم که به نرمی کودک را در خود گرفته بود، با گذشت هر هفته، آن را سفت‌تر در خود می‌گیرد. علاوه بر آن کودک در حال رشد، در تمام این دوران در معرض تغییرات منظم فشار ششهای مادر حین عمل تنفس و حرکات آرام و مداوم وی به هنگام راه رفتن نیز می‌باشد.

کودک در سه ماهه‌ی آخر حاملگی قدرت شنیدن نیز دارد. هنوز چیزی را نمی‌تواند ببیند، ببوید یا بچشد ولی می‌تواند هر تکانش را در دل تاریکی رحم به خوبی ردیابی کند. صدای ناگهانی و بلند در نزدیکی شکم مادر او را در درون رحم متوحش کرده و از جا می‌پراند. این حرکت را به کمک وسایل حساس می‌توان به سادگی ثبت نمود و حتی ممکن است حرکت به قدری قوی باشد که مادر خود نیز متوجه آن گردد. این موضوع نشان می‌دهد که کودک بدون شک قادر است قبل از تولد ضربان مداوم ۷۲ بار در دقیقه‌ی قلب مادر را بشنود. این صدا را به عنوان علامت صوتی عمده در زندگی جنینی کودک نقش می‌بندد.

بنابراین اولین تجارب واقعی در زندگی ما عبارتند از شناوری در مایعی گرم، پیچیده شدن در درون آغوشی کامل، تاب خوردن با نوسانات بدنی حین حرکت، و شنیدن صدای قلب تپنده. تماس طولانی با اینگونه تحریکات، آن هم در غیبت هرگونه محرک رقیب دیگر، موجب اثراتی دیرپا بر مغز کودک می‌شود، اثراتی که یادآور امنیت، آرامش و انفعال آن دوران است.

سپس این بهشت درون رحمی ناگهان و به سرعت در یکی از دردناکترین تجربیات سراسر حیات ما، یعنی تولد، درهم شکسته می‌شود. ظرف حدود یک ساعت رحم از حالت یک لانه‌ی گرم و نرم به کیسه‌ی ماهیچه‌ای فشرده و فشارآورنده-ای بدل می‌شود، ماهیچه‌ای که از همه‌ی ماهیچه‌های بدن، منجمله بازوی ورزشکاران، قویتر می‌باشد. آغوش نرم و نوازشگر اکنون به فشار خردکننده‌ای بدل شده است. چهره‌ی کودک تولد یافته، بجای نشان دادن لبخند خوشحالی و خوش آمد، حالت شدیداً گرفته، بهم فشرده و دست از جان شسته‌ی یک قربانی شکنجه را دارد. گریه‌ی او، که به گوش والدین مشتاق و منتظر موسیقی شیرین و دلنوازی است، درواقع چیزی از یک فریاد وحشت‌زده کم ندارد، چرا که او به ناگاه تماس نزدیک بدنی خویش را از کف داده است.

کودک در لحظه تولد چون اسفنجی نرم و انعطاف‌پذیر به نظر می‌رسد ولی به محض تولد، با یک واکنش چنگ انداختن ناگهانی، اولین نفس خویش را می‌کشد. سپس پنج یا شش ثانیه بعد شروع به گریه می‌کند و پاها و بازوان وی شروع به حرکت به اطراف می‌کنند، حرکاتی که بر شدت آن مرتباً افزوده می‌شود. کودک به مدت سی دقیقه با طغیانهای نامنظم دست و پا زدن، چنگ انداختن، ضجه کردن، به اعتراض خویش ادامه می‌دهد و پس از آن از فرط خستگی به خوابی طولانی فرو می‌رود.

ماجرای موقتاً پایان یافته ولی نوزاد، پس از بیداری مجدد، برای جبران راحتی و آرامش از دست رفته‌ی رحمی، به مواظبتهای مادرانه، تماس و صمیمیتهای فراوانی نیاز خواهد داشت. این نوع جایگزینی دوران بعد از رحمی را مادر یا کمک کاران وی به روشهای مختلف اعمال می‌کنند. آشکارترین آنها جایگزین کردن آغوش رحمی توسط آغوش بازوان مادر است. مطلوبترین نوع این آغوش مادرانه گرفتن کودک در بین بازوان به طریقی است که بیشترین قسمت از بدن کودک با مادر در تماس باشد، بدون اینکه تنفس وی مختل گردد. بین در آغوش کشیدن کودک و گرفتن ساده‌ی وی تفاوت فاحشی وجود دارد. فرد بزرگسال کم تجربه‌ای که کودک را با حداقل تماس بدنی گرفته باشد به سرعت متوجه می‌شود که این وضعیت تا چه حد ارزش آرام‌بخشی بغل گرفتن را برای کودک کاهش داده است. مادر می‌یابد حداکثر استفاده از سینه، بازو و دستهای خویش را به عمل آورد تا آغوش از دست رفته‌ی رحم را بازسازی کند.

گاه بغل گرفتن به تنهایی کافی نیست و لذا سایر عناصر رحم‌گونه نیز به آن افزوده می‌شود. مادر بی‌آنکه خودآگاه باشد شروع به جنبانیدن آرام کودک از یک سو به سوی دیگر می‌کند. این کار تأثیر آرام کننده دارد ولی اگر مؤثر واقع نشد مادر برمی‌خیزد و درحالی که بچه را گهواره‌وار تاب می‌دهد شروع به قدم زدن به جلو و عقب می‌کند. گاه کودک را کمی به بالا و پایین نیز می‌اندازد. تمام انواع ارتباطهای نزدیک یادشده در کودک ناآرام تأثیر آرام کننده دارند و به نظر می‌رسد که این تأثیر به خاطر تقلید از برخی از جنبه‌های ریتم‌هایی است که کودک قبل از تولد آنها را تجربه نموده است. محتمل‌ترین گمان این است که حرکات یادشده به آن علت مؤثر واقع می‌شوند که به حرکات آرام تاب ماندی شباهت دارند که کودک درون رحم و به هنگام راه رفتن مادرش احساس می‌کرده است. اما در این مورد مشکلی وجود دارد، چرا که این حرکت گهواره‌وار کمتر از سرعت راه رفتن مادر است. به اضافه راه بردن و تکان دادن کودک هم معمولاً آهسته‌تر از راه رفتن معمولی انجام می‌شود.

اخیراً مطالعاتی صورت گرفته تا معلوم شود که سرعت مناسب تاب دادن گهواره کودک چقدر است. وقتی کودک را در گهواره‌ای قرار می‌دهیم که بوسیله دستگاه مکانیکی سرعتش کنترل می‌شود ملاحظه می‌کنیم که سرعت‌های خیلی بالا یا پایین اثر آرام کننده بر روی کودک ندارند، ولی وقت سرعت در حدود ۶۰ تا ۷۰ بار تاب خوردن در دقیقه تنظیم می‌شود کودک ناگهان تا حدود زیادی آرام می‌گیرد و کمتر گریه می‌کند. گرچه مادرهای مختلف بچه را با سرعت‌های متفاوتی در بغل تکان می‌دهند ولی میزان معمول و بارز تکان دادن و راه بردن کودک در اکثر مادران در همان حدود آزمایش انجام شده است، در حالی که میانگین راه رفتن معمولی اغلب از صد قدم در دقیقه تجاوز می‌کند.

بنابراین به نظر می‌رسد که اگر چه این حرکات آرام کننده از طریق همانندسازی حرکات تاب‌مانند رحم مادر مؤثر واقع می‌شوند ولی برای سرعت آنها توجه دیگری ضرورت دارد. کودک تولد نیافته، علاوه بر راه رفتن مادر، در معرض دو حرکت منظم دیگر وی نیز قرار دارد. اینها عبارتند از بالا و پایین رفتن مداوم قفسه سینه در حین تنفس و ضربان منظم قلب. میزان تنفس، که بین ۱۰ تا ۱۴ بار در دقیقه می‌باشد، آهسته‌تر از آن است که مورد توجه قرار گیرد، ولی ضربان قلب با تکرار ۷۲ بار در دقیقه ظاهراً نامزد ایده‌آلی برای این منظور است. گویی این ریتم، اعم از اینکه شنیده یا لمس شده باشد، در آرام کردن کودک نقش حیاتی دارد و برای وی یادآور بهشت گمشده‌ی رحم است.

دو شاهد دیگر نیز بر این مدعی می‌توان آورد. اول اینکه اگر نوار صدای ضربان قلب با سرعتِ درست به طور تجربی نواخته شود اثر آرامبخش دارد، حتی اگر حرکات گهواره‌ای با آن توأم نباشد. اما اگر ضربان با سرعت بیشتر، مثلاً صدبار در دقیقه، که معادل راه رفتن معمولی است، نواخته شود اثر آرام‌بخشی بلافاصله کاهش می‌یابد. شاهد دوم اینکه، همانطور که در کتاب **میمون برهنه** گزارش کرده‌ام، مطالعات دقیق نشان داده که اکثریت وسیعی از مادران طفل خود را چنان در آغوش می‌گیرند که سر کودک به سینه‌ی چپ و نزدیک قلب آنان چسبیده باشد. هرچند این مادران خود واقف نیستند ولی گوش فرزند خود را تا حد ممکن به منبع صدای ضربان قلب نزدیک می‌کنند. این موضوع، هم در مادران چپ دست و هم راست دست صادق است، و لذا به نظر می‌رسد که تنها توجیه مناسب برای آن همان مسئله ضربان قلب باشد.

این موضوع آشکارا می‌تواند مورد استفاده‌ی تجاری کسانی قرار گیرد که بخواهند گهواره‌ای بسازند که بطور مکانیکی با سرعت ضربان قلب کودک را تاب دهد و یا به دستگاهی مجهز باشد که بی‌وقفه برای کودک صدای ضربان قلب را تقویت نماید. مدل دولوکس این دستگاه که هردو را توأم داشته باشد مطمئناً تأثیر بیشتری دارد و مادر به ستوه آمده می‌تواند همانطور که با روشن کردن ماشین لباسشویی لباسهای چرک کودکش را بطور خودکار می‌شوید، با چرخاندن کلید این دستگاه نیز کودک را بطور مداوم آرام و خود را آسوده کند.

بدون شک این وسیله برای مادران گرفتار امروزی کمک بزرگی محسوب می‌شود و طولی نمی‌کشد که وارد بازار خواهد شد ولی در استفاده بیش از حد آن خطری نهفته است. درست است که آرام کردن مکانیکی کودک، هم برای او و هم برای اعصاب مادرش، بهتر از آرام نکردن اوست، و در مواردی که مادر گرفتار و پرمشغله است آرام کردن خودکار بچه مطمئناً دارای امتیازاتی است، ولی شیوه‌ی قدیمی آرام نمودن کودک توسط مادر، بدو دلیل همیشه بهتر از جایگزین مکانیکی آن خواهد بود. اول اینکه مادر کاری بیش از آرام نمودن ساده کودک انجام می‌دهد و عمل پیچیده‌ی وی در این موارد متضمن جنبه‌های ویژه‌ای است که بعداً بدان خواهیم پرداخت. ثانیاً رابطه‌ی صمیمانه‌ای را که مادر حین حمل کردن، راه بردن و بغل کردن کودک در جریان آرام کردنش با وی برقرار می‌کند شالوده پیوند محکمی را بوجود می‌آورد. درست است که کودک در ماههای اول تولد نسبت به نوازشهای دوستانه‌ی همه‌کس پاسخ مثبت می‌دهد و صمیمیت‌ها را، از جانب هرکس که باشد، می‌پذیرد ولی پس از گذشت یکسال مادر خود را شناخته و روابط نزدیک از جانب غریبه‌ها را رد می‌کند. این تغییر در غالب کودکان در حوالی ماه پنجم صورت می‌گیرد ولی یکشنبه انجام نشده و از یک کودک به دیگری نیز تفاوت بسیار می‌کند. لذا نمی‌توان با اطمینان پیش‌بینی کرد که دقیقاً کودک از چه لحظه‌ای شروع به پاسخ انتخابی نسبت به مادر خویش می‌نماید. این لحظه حساسی است چرا که استحکام و کیفیت پیوند آینده به غنا و شدت رفتارهای تماسی مادر و کودک در این مرحله حساس آستانه‌ای وابسته است.

آشکار است که استفاده‌ی بی‌رویه از مادر مکانیکی در این مرحله حیاتی می‌تواند خطرناک باشد. برخی از مادران گمان می‌کنند که دادن غذا و پاداشهای دیگر موجب پیوند کودک با آنان می‌شود، ولی درواقع چنین نیست. مطالعه کودکان محروم و آزمایشهای دقیق‌تر روی میمونها نشان داده است که نه غذا دادن و سایر مراقبتها بلکه، قطعاً تماسهای نزدیک و لطیف مادرانه با کودک نرم و نازک است که در به وجود آوردن این پیوندهای عمده‌ی ارتباطی بین مادر و کودک نقش حیاتی دارند، پیوندهایی که برای رفتارهای اجتماعی موفق فرزند در زندگی آینده‌اش بسیار مهم و اساسی می‌باشند. تماس

بدنی و نوازشهای مادرانه در این دوران اولیه حساس، حتی در بالاترین حد خود، باز افراط در محبت محسوب نمی‌شود و مادرانی که این واقعیت را نادیده بگیرند به خود و فرزندانشان در آینده لطمه خواهند زد. مشکل بتوان این سنت انحرافی را، که در فرهنگهای متمدن امروزی ما نیز غالباً با آن برخورد می‌شود، درک نمود که برآنست که کودک را در طفولیت باید بحال خود گذاشت تا گریه کند و در نتیجه نتواند بر مادر چیرگی یابد و از وی امتیاز بگیرد.

برای تعدیل این گفته باید اضافه کرد زمانی که کودک بزرگتر شد وضع تغییر می‌کند. در این هنگام مادر می‌تواند محافظه کارانه‌تر عمل کند و کودک را که باید تدریجاً متکی بخود و مستقل شود، از خود دور نگه دارد. بدترین تغییر روش ممکن آنست که مادر در ابتدا محافظه کارانه کودک را از خود دور نگه دارد و سپس، وقتی کودک بزرگتر شد، بیشتر او را به خود وابسته کند. این وضع کاملاً عکس روند طبیعی در شکل‌گیری پیوند میان مادر و فرزند است و متأسفانه این همان چیزی است که امروزه غالباً با آن برخورد می‌کنیم. اگر کودک مسن‌تر یا نوجوان طغیان می‌کند بسیار محتمل است که چنین الگوی معکوسی را بتوان در پیشینه تربیتی وی پیدا کرد، متأسفانه در این هنگام دیگر کمی دیر است که بتوان صدمات اولیه را جبران کرد.

این توالی طبیعی یادشده، یعنی ابتدا عشق و سپس آزادی، نه فقط در انسان بلکه در سایر نخستینهای^۱ عالی دیگر نیز جنبه اساسی دارد. میمونها و انسان ریخته‌های ماده، از ابتدای زایمان تماس بدنی نزدیک با فرزند را برای مدت چندین هفته بی‌وقفه حفظ می‌نمایند. البته این واقعیت که در حیوانات یادشده کودک بقدر کافی قوی هست که بتواند به مدت طولانی به مادر چنگ ببندد خود برای مادر کمکی محسوب می‌شود. نوزاد انسان-ریخته‌های بزرگ، مثل گوریل، ممکن است به چند روز وقت نیاز داشته باشد تا، به عنوان چسبیده فعال، کار خویش را شروع کند، ولی بعد از آن، و علی‌رغم وزن سنگینش، با سماجت از عهده‌ی این کار برمی‌آید. میمونهای کوچکتر از لحظه تولد به مادر چسبیده‌اند: بچه میمون نیمه متولد شده‌ای را به یاد می‌آورم که در هنگام تولد درحالیکه هنوز نیمه عقبی بدنش درون رحم جای داشت، با دستان خود محکم به مادر چسبیده بود.

نوزاد انسانی تا به این حد ورزشکار نیست، چرا که بازوانش ضعیف‌اند و پاهایش با داشتن انگشتان کوتاه، قدرت چنگ انداختن ندارند. لذا مادر با مشکلات عمده‌ای مواجه است. در طی ماههای اولیه، این مادر است که باید تمام اعمال لازم برای حفظ ارتباط و تماس بدنی با کودک را برعهده داشته باشد. فقط بخشی کوچکی از الگوی اجدادی چسبیدن در کودک انسان باقی مانده است که یادآور گذشته‌ی کهن و تکامل انسان می‌باشد و حتی این بقایای تکاملی نیز امروزه مورد استعمالی ندارند. اینها تا حدود کمی بیش از دو ماه پس از تولد دوام می‌آورند و به نام واکنش چسبیدن و رفلکس مورو شناخته می‌شوند.

واکنش چسبیدن در مراحل اول ظاهر می‌شود به طوری که جنین شش ماهه می‌تواند محکم چنگ ببندد. تحریک کف دست کودک به هنگام تولد موجب جمع شدن چنگ می‌شود به طوری که پنجه‌ی کودک آنقدر استحکام دارد که انسان

۱. Higher Primates: به خانواده‌ی مرکب از انسانها و میمونهای انسان-ریخت همچون شامپانزه، گوریل، و ژیبون اطلاق می‌شود.

بالغ می‌تواند از آن برای بلند کردن تمام وزن او استفاده کند، ولی برخلاف بچه میمونها، نوزاد انسان نمی‌تواند این چنگ شدگی را برای مدت طولانی ادامه دهد.

برای نشان دادن رفلکس مورو می‌توان کودک را، درحالی که از زیر کمر گرفته شده، تند و ناگهان در یک فاصله‌ی کوتاه طوری پایین آورد که گویی درحال سقوط است. در این حال کودک بازوانش را با شتاب به خارج پرتاب می‌کند درحالی که پنجه‌هایش باز است و بازوانش کاملاً کشیده هستند. سپس بازوها دوباره طوری بهم می‌رسند که گویی کودک کورمال کورمال به دنبال آغوشی می‌گردد که خود را در آن مستقر کند. در اینجا می‌توان به وضوح شبح عمل چنگ انداختن اجدادی نخستینها را مشاهده کرد که بچه میمون سالم امروزه آنرا به طور مؤثر به کار می‌گیرد. حتی مطالعات اخیر این موضوع را با وضوح بیشتری نشان داده است. اگر کودکی خود را در حال سقوط حس کند و همزمان دستهایش را طوری گرفته باشد که بتواند چنگ ببندد، طفل بجای این که ابتدا دستها را باز و سپس عمل در آغوش گرفتن را انجام دهد، صرفاً بطور مستقیم وارد واکنش چنگ انداختن و سفت چسبیدن می‌شود. این دقیقاً همان عملی است که یک بچه میمون که در ابتدا به نرمی به پشمهای مادر در حال استراحتش چسبیده، اگر مادر با اعلام خطر وحشت زده از جا بپرد، انجام خواهد داد. در این مواقع بچه میمون به شیوه‌ی مذکور چنگ خویش را محکم می‌کند تا مادر وی را به سرعت به محل امنی برساند. بچه‌ی انسان تا هشت هفتگی هنوز آنقدر از میراث میمونی با خود دارد که بقایای این واکنش را از خود بروز دهد.

اما از دیدگاه مادر بقایای این واکنش "میمونی" یاد شده هیچ فایده‌ای جز در جهت تمایلات علمی و آکادمیک ندارد. اینها ممکن است برای جانورشناسی جالب توجه باشند ولی باری از دوش مادر بر نمی‌دارند. لذا برخورد مادر با این مسئله چگونه خواهد بود؟ در این مورد چندین شق مختلف وجود دارد. کودک در اغلب فرهنگهای بدوی، طی ماههای اولیه در ارتباط بدنی نزدیک با مادر قرار دارد و به هنگام استراحت مادر یا خودش به طور تمام وقت بچه را نگه می‌دارد و یا دیگران این کار را انجام می‌دهند.

در وقت خواب کودک را در رختخواب خود می‌خواباند و وقتی حرکت یا کار می‌کند، او را به بدن خویش محکم می‌بندد و با خود جابجا می‌کند. به این ترتیب وی به شیوه‌ی بارز نخستینها تماس بی‌وقفه خویش با طفل را حفظ می‌نماید، ولی برای مادران جدید حفظ رابطه تا به این حد میسر نیست.

راه دیگر آن است که کودک را، به جای نگه داشتن، در لفافی از پارچه بپیچند. اگر مادر نمی‌تواند آغوش خویش را در تمام ساعات روز و شب بر روی طفل بگشاید، لاقلاً می‌تواند وی را در پارچه‌ی نرمی بپیچد که جانشین آغوش از دست رفته‌ی رحمی محسوب شود. معمولاً پوشانیدن لباس را فقط اقدامی در جهت گرم نگه‌داشتن کودک تلقی می‌کنند درحالی که نقش لباس از این فراتر می‌رود، چرا که دربرگرفتنی و تماس پارچه با سطح بدن نوزاد نیز به همان اندازه مهم است. حال این که این لفاف را باید محکم پیچید یا شل مسئله‌ی به شدت بحث‌انگیزی است. طرز تلقی فرهنگهای مختلف در مورد میزان شدت پیچیدن نوزاد در این رحم پارچه‌ای به سختی متفاوت است.

امروزه در مغرب زمین نسبت به فنداق کردن سفت نوزاد نظر خوشی ندارند و نوزاد را از همان ابتدا خیلی سبک در لفاف می‌پیچند تا بتواند دست و پای خویش را به دلخواه حرکت دهد. متخصصین ابراز نگرانی می‌کنند که سفت پیچیدن نوزاد

ممکن است باعث درهم شکستن روح وی شود. اکثریت وسیعی است خواننده‌های غربی این کتاب نیز فوراً با این نظر موافقت خواهند نمود، ولی مسئله نیاز به بررسی دقیق‌تری دارد. رومیان و یونانیان باستان نوزادان خویش را قنناق می‌کردند ولی حتی مخالفین افراطی قنناق کردن نیز اذعان خواهند داشت که در بین آن مردمان روحیه‌های درهم شکسته نشده فراوان یافت می‌شد. نوزادان انگلیسی تا اواخر قرن هجدهم قنناق می‌شدند و بسیاری از روسها، یوگوسلاوها، مکزیکه‌ها، ساکنین بومی اسکانندنی‌اوی (لاپها) و سرخپوستان آمریکائی هنوز هم چنین می‌نمایند. اخیراً موضوع مورد مطالعه علمی قرار گرفت و کودکان قنناقی و بدون قنناق از نظر میزان آسایش یا ناراحتی به وسیله‌ی یک رشته ابزارهای دقیق مورد ارزیابی و کنترل قرار گرفتند. نتایج حاصل نشان داد که نوزادان قنناقی اضطراب و ناراحتی کمتری دارند و این موضوع را ضربان قلب کندتر، تنفس آرام‌تر و گریه‌ی کمتر آنها تأیید می‌نمود. به علاوه خواب در این نوزادان افزایش می‌یافت. احتمالاً این اثرات به خاطر آنست که پیچیدن سفت نوزاد برای وی یادآور پیچیده‌شدن سفت در رحم در طی هفته‌های آخر حاملگی است.

مع‌هذا اگر این نتایج در تأیید قنناق نمودن هم باشند بایستی به یاد داشت که حتی چاق‌ترین و تنومندترین جنین‌ها نیز آنقدر سفت در رحم پیچیده نشده‌اند که نتوانند لگدی و دست و پائی بزنند. هر مادری که این حرکات را در درون شکم خویش حس کرده باشد می‌داند که جنین را چنان سفت در خود قنناق نکرده است که وی را کاملاً بی‌حرکت کند. لذا قنناق کردن نیمه سفت نوزاد پس از تولد احتمالاً طبیعی‌تر از محکم بستن معمول در برخی از فرهنگهاست. به علاوه قنناق کردن اغلب خیلی طولانی‌تر از مدت مورد نیاز اعمال می‌شود. ممکن است این عمل در طی هفته‌های اول تولد مفید باشد ولی اگر چندین ماه به درازا بکشد در فرآیند رشد ماهیچه‌ای و حرکات نوزاد اختلال ایجاد می‌کند. درست همانطور که جنین پس از رسیدن باید رحم را ترک گوید، اگر نخواهیم که کودک در مرحله‌ی بعد نیز بیش از حد رسیده شود لازم است که از جنین پارچه‌ای نیز به موقع خارج گردد. غالباً از اصطلاحات نارس و بیش از حد رسیده در مورد جنین، و در ارتباط با موقع تولد، استفاده می‌شود ولی بکار بردن این اصطلاحات برای مراحل بعدی رشد کودک نیز مفید خواهد بود. اگر قرار باشد که کودک مراحل مختلف رشد، از نوزادی تا نوجوانی، را با موفقیت سپری کند لازم است که در هریک از این مراحل نوع مشخصی از مراقبت، نزدیکی و تماس بدنی را با مادر داشته باشد. اگر این تماس‌ها و نوازشها برای هریک از مراحل مذکور نارس یا بسیار رسیده باشد اثرات نامطلوب آن بعداً ظاهر خواهد شد.

تا اینجا به این مسئله پرداختیم که مادر چگونه نوزاد خویش را یاری می‌دهد تا بتواند برخی از نزدیکیه‌های دوران رحم را مجدداً احیاء نماید، ولی اگر گمان کنیم که آرامش‌های دوره‌ی پس از تولد صرفاً ادامه مراحل قبل از تولد است کاملاً به اشتباه رفته‌ایم. این تداوم فقط بخشی از تصویر کلی است. همزمان کنش‌های متقابل دیگری در شرف وقوع است. مرحله‌ی نوزادی آرامش‌های جدید مخصوص بخود را دارد که باید به موارد پیشین اضافه شود. اینها عبارتند از نوازش کردن، بوسیدن و دست کشیدن به سر و روی کودک توسط مادر است. به علاوه مادر با تماس‌های ظریف و آرام لمسی، مثل دست مالیدن، ساییدن و سایر اصطکاک‌های ملایم، سطح بدن کودک را تمیز می‌نماید. آغوش مادرانه نیز صرفاً یک آغوش ساده نیست بلکه مادر، همزمان با پیچیدن بازوانش به اطراف نوزاد، به کار دیگری نیز مشغول است. او غالباً بطور منظم با یک دست ضرباتی آرام به کودک وارد می‌کند. این عمل عمدتاً به یک ناحیه‌ی مشخص بدن، یعنی پشت کودک، محدود

می‌شود. تپ‌تپ با سرعت و قدرت مشخصی صورت می‌گیرد که نه خیلی ضعیف و نه خیلی شدید باشد. اگر فکر کنیم که این کار برای وادار کردن کودک به آروغ زدن است اشتباه کرده‌ایم، چرا که این کار یکی از واکنشهای دامنه‌دار و اساسی مادر است و در مورد ناراحتی‌های دیگر کودک نیز صورت می‌گیرد. هرگاه کودک به آرام کردن بیشتری نیاز داشته باشد مادر عمل به آغوش کشیدن را با دست زدن به پشت وی تقویت می‌کند. غالباً راه بردن و تکان دادن را نیز به آن می‌افزاید و همزمان نزدیک سر کودک زمزمه نیز می‌نماید. اهمیت این آرام‌کننده‌های اولیه بسیار قابل توجه است زیرا، همچنان که خواهیم دید، بسیاری از آنها در صمیمیتهای زندگی بزرگسالی، گاه به صورت آشکار و گاه در پرده، دوباره ظاهر می‌شوند. مادر چنان به طور خودکار آنها را انجام می‌دهد که بندرت درباره‌ی آنها بحث و صحبت می‌شود در نتیجه نقش تغییر شکل یافته‌ی آنها در زندگی آینده نیز غالباً از نظر دور می‌ماند.

عمل تپ‌تپ کردن از نظر منشأ چیزی است که محققان رشته رفتارشناسی حیوانی به آن حرکات عزمی یا قصدی^۱ می‌گویند. با ارائه‌ی یک مثال حیوانی می‌توان این مطلب را به بهترین وجه نشان داد. وقتی پرنده قصد پرواز دارد سر خویش را، به عنوان قسمتی از عمل برخاستن، بالا و پایین می‌کند. این عمل در جریان تکامل ممکن است حالت اغراق‌آمیزی به خود بگیرد و برای پرندگان دیگر نقش علامتی را بازی کند که عزم حیوان را برای پرواز نشان می‌دهد. حیوان ممکن است مدتها قبل از برخاستن به شدت سرک بکشد و به همراهانش این هشدار را بدهد که وی آماده برخاستن است و در نتیجه آنها را آماده‌ی همراهی با خود کند. به عبارت دیگر پرنده قصد خویش برای پرواز را علامت می‌دهد و لذا این عمل را حرکت عزمی می‌نامند. ظاهراً عمل تپ‌تپ نمودن مادر نیز به شیوه‌ی مشابهی، به عنوان یک علامت لمسی مخصوص، تکامل حاصل نموده و با تکرار خود قصد مادر برای چسبیدن محکم به نوزاد را تفهیم می‌کند. وقتی مادر به پشت کودکش می‌زند معنی‌اش این است که «ببین من به این ترتیب محکم به تو می‌چسبم و تو را از خطرات محافظت می‌کنم. لذا راحت باش؛ جای نگرانی نیست». هر تپ به عنوان تکرار این علامت است و به آرام کردن نوزاد یاری می‌رساند. اما مسئله از این فراتر می‌رود. باز هم مثال پرنده می‌تواند به روشن شدن موضوع کمک کند. اگر پرنده فقط تا حدودی احساس خطر کرده باشد ولی احساس وی آنقدر قوی نباشد که وی را به پرواز برانگیزد، می‌تواند با چند تکان ملایم سر، همراهان خویش را هشدار دهد، بدون آن که عملاً به پرواز درآید. به عبارت دیگر حرکت عزمی خود به تنهایی می‌تواند ظاهر شود بدون آنکه به یک عمل کامل پرواز منجر گردد. در مورد عمل تپ‌تپ کردن در انسان نیز وضع به همین منوال است؛ دست به پشت کودک می‌خورد، سپس متوقف می‌شود، دوباره تپی می‌زند و باز می‌ایستد و یک بار دیگر می‌زند و باز متوقف می‌شود، ولی به عمل کامل چسبیدن و حفاظت از خطر منجر نمی‌شود. لذا پیام از مادر به کودک نه فقط می‌گوید «جای نگرانی نیست، اگر خطری باشد به تو خواهم چسبید» بلکه همچنین می‌گوید: «نگران نباش، خطری نیست، وگرنه من محکمتر از این به تو می‌چسبم». بنابراین تپ‌تپ کردن مکرر تأثیر آرام‌کننده‌ی مضاعف دارد.

زمزمه‌ی آرام مادرانه، به عنوان یک علامت، به شیوه‌ی دیگری نیز آرامش‌بخش است. باز هم یک نمونه حیوانی موضوع را بهتر روشن می‌کند. وقتی برخی از ماهیها می‌خواهند حالت خشم خویش را به دیگران نشان دهند سر را به طرف پایین و دم را بالا نگه می‌دارند. اگر همان ماهی بخواهد نشان دهد که اصلاً خشمگین نیست، درست برعکس عمل می‌کند،

یعنی سر را به طرف بالا و دم را پایین می‌گیرد. زمزمه‌ی نرم مادرانه نیز از همین اصل دو مفهوم متناقض تبعیت می‌کند. گونه‌ی انسان نیز، مثل بسیاری دیگر از حیوانات، صداهای بلند و خشن دارد که علائم هشدار محسوب می‌شوند. در پستانداران صداهائی از قبیل جیغ، فریاد، غرش و ضجه علائم درد، خطر و خشم هستند. انسان مادر با استفاده از کیفیتهای صوتی کاملاً متضاد با این صداها می‌تواند عکس این پیامها را علامت دهد، یعنی اینکه همه چیز روبراه است. ممکن است او پیامهای کلامی را نیز به زمزمه خویش بیفزاید ولی کلمات هیچ اهمیتی ندارند و این فقط کیفیتهای صورتی نرم، شیرین و آرام این زمزمه‌ها است که آرامش را به کودک علامت می‌دهند.

یک الگوی مهم دیگر قرابت، مربوط به بعد از دوران رحم، ارائه‌ی نوک پستان یا پستانک به کودک است تا آن را بمکد. دهان کودک ورود چیز گرم، نرم و لاستیک ماندی را تجربه می‌کند که می‌تواند از آن مایع گرم و شیرینی را بمکد. دهان کودک گرما، زبانش شیرینی و لبه‌های نرمی آن را حس می‌کنند. این یکی دیگر از الگوهای اولیه نزدیکی و صمیمیت است که به زندگی وی افزوده شده و به او آرامش می‌بخشد و بار دیگر در دوران بزرگسالی به اشکال مختلف در پرده ظاهر خواهد شد.

به طور خلاصه اینها مهمترین نشانه‌های صمیمیت در دوران طفولیت گونه انسان بودند. مادر کودکش را در بغل می‌گیرد، او را با خود جابجا می‌کند، گهواره‌وار تکانش می‌دهد، تپ‌تپ و ناز و نوازش می‌کند، می‌بوسد، تمیزش می‌کند، شیرش می‌دهد، در گوشش زمزمه می‌کند و لالایی می‌خواند. تنها عمل ارتباطی فعال کودک در این مرحله مکیدن است. ولی او علاوه بر آن دو علامت مهم و حیاتی نیز دارد که مادر را به برقراری تماس نزدیک و صمیمی ترغیب می‌نمایند. اینها عبارتند از گریه و لبخند. گریه باعث شروع تماس و لبخند موجب تداوم آن می‌گردد. گریه می‌گوید «بیا اینجا» و لبخند می‌گوید «پیش من بمان».

گاه ممکن است در مورد گریه درک غلطی داشته باشیم. از آنجا که کودک آن را به هنگام گرسنگی، درد و ناراحتی سر می‌دهد، ممکن است تصور شود که تنها پیامهای گریه به همین‌ها منحصر می‌شود. اگر کودک شروع به گریه کند مادر ممکن است نتیجه بگیرد که یکی از این سه مشکل بروز کرده است، ولی لزوماً چنین نیست. پیام فقط می‌گوید «اینجا بیا» ولی نمی‌گوید چرا. اگر کودک سیر، راحت و بی‌درد هم باشد باز ممکن است گریه کند، صرفاً به این انگیزه که ارتباط نزدیک با مادر برقرار نماید. اگر مادر به او غذا بدهد و مطمئن شود که هیچ ناراحتی ندارد باز هم، به محض بر زمین گذاشتن، کودک ممکن است گریه را سردهد. در مورد کودک سالم این به آن معناست که وی جیره‌ی تماس بدنی نزدیک خویش را دریافت نکرده و قصد دارد، تا بدست آوردن آن، به اعتراض خویش ادامه دهد. در ماههای اول میزان تقاضا بسیار بالا است و کودک اقبالش بلند است که با داشتن لبخند شاد، به عنوان علامت جاذب، زحمات مادر را جبران می‌کند.

در بین نخستینها لبخند منحصر به کودک انسان است و بچه میمونها و انسان ریخته‌فاقد آن می‌باشند. در واقع آنها نیازی به آن ندارند، چرا که به قدر کافی قوی هستند که به موهای مادر بچسبند و از این طریق به کمک عمل خویش ارتباط نزدیک با مادر را حفظ نمایند. بچه‌ی انسان نمی‌تواند چنین کند و لذا بایستی به طریقی مادر را به خود بخواند. لبخند راه-حلی بوده که تکامل برای این مشکل اندیشیده است.

گریه و لبخند را علائم ثانویه نیز تقویت می‌کنند. گریه‌ی انسانی در ابتدا به شیوه میمون‌وار شروع می‌شود. بچه میمون به هنگام گریه یک رشته صداهای جیغ مانند منظم سرمی‌دهد بدون اینکه اشکی بریزد. بچه‌ی انسان نیز در چند هفته اول پس از تولد به همین شیوه بدون اشک می‌گرید، ولی پس از گذشت این دوره اشک ریختن نیز به علایم صوتی اضافه می‌شود. بعدها در زندگی بزرگسالی اشک ریختن بی‌صدا می‌تواند به عنوان یک علامت مجزا و به تنهایی نیز واقع شود ولی در مورد کودکان اصولاً یک عمل توأم با صداست. استعداد منحصر به فرد انسان، به عنوان یک نخستی اشک ریز، به دلایلی کمتر مورد بررسی قرار گرفته، ولی واضح است که این ویژگی باید برای گونه‌ی ما از اهمیت خاصی برخوردار بوده باشد. اشک اصولاً یک علامت دیداری است که فقدان مو در نوع انسان تأثیرش را تقویت نموده است، چرا که در این شرایط چکیدن و درخشان شدن گونه‌ها کاملاً آشکار است. اما یک سرخ دیگر را از واکنش مادر نیز می‌توان بدست آورد و آن این که او معمولاً اشکهای کودک خود را پاک می‌نماید. این کار متضمن دست کشیدن آرام بر پوست صورت کودک است، که خود به عنوان یک تماس بدنی نزدیک تأثیر آرام کننده دارد. شاید این یک خاصیت ثانویه‌ی مهم غدد اشکی باشد که با افزایش چشمگیر ترشحات خود، پهنه‌ی صورت حیوان جوان انسانی را چنان غرق می‌کند.

اگر گمان می‌کنید که خیلی به دور رفته‌ام کافی است یادآور شوم که مادر انسانی نیز، مثل مادر در بسیار از گونه‌های دیگر، میل اساسی شدیدی به پاک نمودن بدن فرزند خویش دارد. وقتی نوزادش خود را با ادرار خیس می‌کند مادر او را خشک می‌نماید و چنان است که گوئی اشک فراوان به عنوان جانشین ادرار عمل می‌کند تا در مواقع فشار عاطفی مادر را وادار به واکنش تماس مشابهی بنماید. اشک برخلاف ادرار مواد زاید را از بدن خارج نمی‌کند. ظاهراً اشک در ترشجهای کم چشمها را تمیز و محافظت می‌کند ولی به هنگام یک گریه تمام عیار تنها نقش آن عمل نمودن به عنوان انتقال دهنده‌ی یک علامت اجتماعی است، و لذا بررسی آن از دیدگاه رفتارشناسی محض قابل توجیه است. لذا به نظر می‌رسد که عمده‌ترین وظیفه‌ی گریه نیز همچون لبخند برانگیختن طرف مقابل به ارتباط نزدیک و صمیمی باشد.

لبخند نیز توسط علائم ثانویه‌ای همچون دراز کردن دست به طرف مادر و سردادن آواهای کودکانه تقویت می‌شود. کودک لبخند می‌زند، آوا سر می‌دهد و دستها را، به عنوان یک حرکت عزمی خاص چسبیدن، به طرف مادر دراز می‌نماید و مادر را به برداشتن خود فرا می‌خواند. واکنش مادر این است که عمل متقابل انجام دهد. وی نیز لبخند می‌زند. آوا سرمی‌دهد و دستها را به طرف کودک دراز می‌کند تا او را لمس کند و یا بردارد. لبخند نیز مثل اشک تا ماه دوم پس از تولد ظاهر نمی‌شود. در واقع ماه اول را می‌توان مرحله میمونی نامید که پس از طی آن علائم ویژه‌ی انسانی بروز می‌کنند. با ورود کودک به ماههای سوم و چهارم، الگوهای جدیدی از تماس بدنی آشکار می‌شود. اعمال اولیه‌ی میمونی، مثل واکنش چسبیدن و واکنش مورو، محو شده و جای خود را به انواع پیچیده‌تری از چسبیدن و چنگ‌انداختن جهت‌دار می‌دهد. در مورد واکنش اولیه و چسبیدن، کودک هر چیزی را که به داخل چنگ پنجه‌اش قرار گیرد به طور خودکار می‌چسبد، ولی اکنون در چسبیدن انتخابی جدید عمل کودک نوعی فعالیت مشترک و هماهنگ دست و چشم است که در آن به چیز خاصی می‌چسبد که توجه وی را جلب کرده باشد. این چیز بخصوص غالباً بخشی از بدن مادر و مخصوصاً موهای وی است. چسبیدن جهت‌دار از این نوع معمولاً تا اواخر ماه پنجم کامل می‌گردد.

واکنش جهت نایافته و خودکار مورو جای خود را به چنگ انداختن جهت‌دار می‌دهد که در آن کودک، برای تنظیم حرکات خویش با وضعیت مادر، اختصاصاً به بدن وی می‌چسبد. چنگ انداختن جهت‌دار معمولاً تا شش ماهگی برقرار می‌گردد. با پشت سر گذاشتن دوران نوزادی و ورود به مرحله‌ی کودکی از وسعت تماس بدنی مرتباً کاسته می‌شود. نیاز به حفاظت و امنیت، که تماس بدنی با مادر به خوبی آنرا برآورده می‌نمود، اکنون با رقیب رشد یابنده‌ای روبرو است و آن عبارت است از نیاز به عمل مستقل برای کشف جهان و کاوش در محیط پیرامون. واضح است که این کار از درون حلقه تنگ بازوان مادر عملی نیست. لذا کودک بایستی وارد عمل شود و در این جریان نزدیکی اولیه لطمه خواهد دید. اما دنیای اطراف هنوز هم برای کودک محل ناامن و ترس‌آوری است و لذا نوعی از قرابت غیرمستقیم و کنترل شده از راه دور مورد نیاز است تا، ضمن تأمین استقلال، ایمنی و آرامش نیز فراهم باشد. در این مرحله ارتباط لمسی تدریجاً جای خود را به ارتباط حساس‌تر بینایی می‌دهد. کودک باید امنیت محدودکننده و دست و پاگیر آغوش را با وسیله‌ی آزادتری مثل تبادل حالات رخساری معاوضه نماید. آغوش مشترک جای خود را به لبخند و، خنده‌ی مشترک و سایر حالات رخساری ظریفی می‌دهد که انسان قادر به ایجاد آنهاست. چهره‌ی خندان که قبلاً دعوی به آغوش کشیدن بود، اکنون جای آن را گرفته است. در واقع اکنون لبخند نوعی آغوش نمادین است که از فاصله عمل می‌کند. این وضع به کودک امکان می‌دهد که آزادانه عمل کند و در عین حال، با یک نگاه، «تماس» عاطفی خویش با مادر را دوباره برقرار سازد.

مرحله‌ی عمده بعدی زمانی آغاز می‌شود که کودک شروع به سخن گفتن می‌نماید. در سال سوم حیات، با دستیابی به اولین گروه لغات اساسی، «تماس» لغوی نیز به «تماس» دیداری افزوده می‌شود. اکنون کودک و مادر می‌توانند به کمک واژه‌ها احساسات خویش را نسبت به یکدیگر بیان نمایند.

با پیشرفت این مرحله تماس‌های اولیه نزدیک بدنی به ناچار باز هم محدودتر می‌شود. دیگر در بغل گرفته شدن کار بچه‌گانه‌ای محسوب می‌شود. نیاز شدید کودک به کاوش، استقلال و هویت فردی مستقل میل به آغوش و نوازش را شدیداً محدود می‌کند. تماس‌های نزدیک بدنی والدین در این مرحله، اگر بیش از حد باشد، نه فقط به کودک احساس امنیت نمی‌دهد بلکه وی را خرد می‌نماید. نگه داشتن عملاً بازداشتن است و والدین باید خود را با وضعیت جدید تطبیق دهند.

مع‌هذا تماس بدنی کلاً از بین نمی‌رود. کودک در مواقع ترس، درد، ضربه و وحشت به دنبال آغوش می‌گردد و از آن استقبال می‌نماید. حتی در شرایط نه چندان حاد نیز برخی تماس‌های گذرا صورت می‌گیرد، ولی در چگونگی وقوع آن تغییرات عمده‌ای به چشم می‌خورد. آغوش همه جانبه و تمام عیار تا حد بخش‌های کوچکی از عوامل متشکله‌ی خویش تنزل می‌نماید. مواردی از قبیل نیمه آغوش، دست کشیدن به سر و یا گرفتن دست طرف مقابل بتدریج ظاهر می‌شوند.

عجب آنکه در این مرحله از اواخر طفولیت، با تمام تأکیدی که کاوش و جستجو بر آزادی می‌شود، هنوز هم نیاز درونی عمده‌ای به آرامش و امنیت حاصل از تماس بدنی و صمیمیت وجود دارد. این نیاز به آن اندازه که سرکوب شده کاهش نیافته است. نزدیکی تماس یادآورنده طفولیت است و لذا باید از یاد برود ولی محیط پیرامون همچنان نیاز به آن را می‌طلبد. تضاد حاصل از این وضعیت از طریق به کارگیری شیوه‌های جدید تماس برطرف می‌گردد، به طوری که نزدیکی‌های بدنی فراهم می‌شود بدون اینکه تصویر کودکانه‌ای از فرد برجای بماند.

اولین علایم این صمیمیت در پرده و مستور است و به اوائل دوران کودکی بازمی‌گردد. این علایم در نیمه‌ی دوم سال اول عمر آغاز می‌شوند و در ارتباط با چیزهایی هستند که به آنها «اشیاء انتقالی» یا جایگزین گفته می‌شود. این اشیاء در واقع جانشینهای بی‌جانی برای مادر هستند. سه نوع عمده‌ی آنها می‌تواند شیشه پستانک محبوب کودک، یک اسباب بازی نرم و یا تکه‌ای از پارچه نرم مثل شال یا بخش بخصوصی از اسباب تخت‌خوابش باشد. کودک در مراحل اولیه‌ی طفولیت تماس با این اشیاء را به عنوان بخشی از تماس نزدیک با مادر تجربه می‌کند. البته آنها را به مادر ترجیح نمی‌دهد ولی شدیداً به حضور بدن مادر مرتبط می‌دارد. آنها در غیبت مادر جای وی را می‌گیرند و کودک بدون حضور آرام‌بخش آنها از رفتن به رختخواب سرباز می‌زند. عروسک یا شال به هنگام خواب بایستی در بستر وی باشد والا وضعیت آشفته‌ای به وجود خواهد آمد. تقاضای کودک کاملاً مشخص است. او «عروسک» یا «شال» خودش را می‌خواهد و چیز مشابه ولی ناآشنا را نخواهد پذیرفت.

در این مرحله اشیاء یادشده فقط در شرایطی به کار گرفته می‌شوند که مادر در کنار کودک نباشد. به همین دلیل است که این اشیاء به هنگام خواب، یعنی زمان قطع تماس با مادر اعتبار پیدا می‌کنند. اما بعدها با رشد کودک وضع تغییر می‌کند. حال، با استقلال بیشتر کودک، اهمیت این اشیاء به عنوان آرام‌کننده، به جای کم شدن، زیادتر می‌گردد. برخی مادرها درباره‌ی این پدیده دستخوش سوءتعبیر می‌شوند. آنها گمان می‌کنند کودکان به علتی احساس ناامنی غیرطبیعی دارد. اگر کودک میل ناگزیر به شیء موردنظر خود، که معمولاً نزد وی اسم مشخصی هم دارد، پیدا کند مادر این پدیده را نگاهی به عقب تلقی می‌نماید، درحالی که قضیه درست برعکس است. آنچه کودک با عمل خود می‌خواهد بگوید این است که «من تماس نزدیک با مادرم را می‌خواهم، ولی این کار بچه‌گانه است و من مستقل‌تر از آن هستم که چنین چیزی را طلب کنم، لذا با این شیء تماس برقرار می‌کنم تا، بدون آنکه خود را در بازوان مادرم انداخته باشم، احساس امنیت کنم». به گفته‌ی یکی از صاحب‌نظران «اشیاء انتقالی» «یادآور جنبه‌های لذتبخش مادر و جایگزین وی هستند، ولی در عین حال وسیله‌ی دفاعی بر علیه به آغوش کشیدن مادرانه نیز محسوب می‌شوند».

با رشد کودک و گذشت سالها هنوز هم آرام‌بخش‌های یادشده با سماجت عجیبی به حیات خویش ادامه می‌دهند. در برخی موارد تا نیمه‌های دوران کودکی و حتی در موارد اندکی بعد از بلوغ نیز پابرجا هستند. همه‌ی ما با صحنه‌هایی که در آن دختر دم بخت با عروسک بزرگش توی رختخواب پهن شده باشد آشنا هستیم، و گفتن این که موارد مذکور اندک است خود نیاز به تفسیر دارد. مطمئناً چسبیدن به عادت دست و پاگیر و نامناسب «اشیاء انتقالی و جایگزین»، دقیقاً به همان شکلی که در کودکی وجود داشته، در مورد ما بسیار نادر است. در اکثر موارد ماهیت این عمل رسواتر از آن است که بتوان به آن تمسک جست. در عوض برای جایگزین هم جایگزین دیگری پیدا می‌کنیم؛ جایگزین پیچیده‌ای که فرد بالغ بتواند آن را به جای جایگزینهای کودکی بدن مادر قرار دهد. وقتی شال کودکانه به شکل پالتوپوست درمی‌آید احترام بیشتری را برمی‌انگیزد.

یک صورت دیگر صمیمیت تغییر شکل یافته و در پرده را در بازیه‌های توأم با زد و خورد کودکانه می‌توان دید. اگر در پناه بردن به آغوش و غنودن در آن عملی بچگانه است، و در عین حال هنوز نیاز بدان پابرجا، پس مسئله را به شکل دیگری می‌توان حل کرد. والدین را می‌توان طوری بغل گرفت که این تماس بدنی حالت ظاهری آغوش را نداشته باشد. در این

موارد آغوش عاشقانه به شکل یک کشتی با ظاهر خشن و تهاجمی درمی‌آید. آغوش جای خود را به مسابقه کشتی می‌دهد. کودک در بازی جنگ و دعوا یک بار دیگر تماس نزدیک کودکانه را احیاء می‌کند، در حالی که این کار در پس یک صورتک تهاجمی مخصوص بزرگسالان پنهان شده است.

این ابزار آنقدر موفق و کارآمد است که جنگ زرگری با والدین را، حتی در نوجوانی نیز می‌توان مشاهده نمود. حتی بعداً در بزرگسالی نیز آن را به شکل ضربیه‌ی دوستانه‌ای به بازو یا مشتی در پشت می‌توان دید. البته باید اذعان داشت که جنگ و دعواهای کودکانه عوامل دیگری غیر از صمیمیت پنهان را نیز در خود دارند. در این بازیها، علاوه بر تماس، آزمایشهای بدنی نیز دخالت دارند: یعنی، همراه با احیای الگوهای فیزیکی گذشته، به کاوش در امکانات جدید فیزیکی نیز پرداخته می‌شود. ولی عوامل قدیمی بطور مسلم دخالت دارند و اهمیت آنها به مراتب بیش از آن چیزی است که معمولاً تشخیص داده می‌شود.

با فرا رسیدن دوران بلوغ مشکلات جدیدی بروز می‌کند، اکنون تماس بدنی با والدین باز هم محدودتر می‌شود. در این وقت پدرها ناگهان متوجه می‌شوند که دخترهایشان کمتر میل به بازی با آنها دارند، و پسرها از رؤیت بدن خویش توسط مادر خجالت می‌کشند. در مراحل بعد از کودکی میل به عمل مستقل خود را نشان می‌دهد ولی اکنون در سنین بلوغ این نیاز شدت می‌گیرد و به صورت یک خواست نیرومند برای داشتن خلوت و زندگی خصوصی درمی‌آید.

اگر پیام نوزاد آن بود که «مرا محکم بغل گیر» و کودک می‌گفت «مرا زمین بگذار» اکنون جوان می‌گوید «مرا به حال خود رها کن». یک روانکاو، انزوآطلبی جوانان را چنین توصیف کرده است: «از این زمان به بعد او به اعضاء خانواده خود به چشم غریبه نگاه می‌کند. البته در این مورد در تأکید بر این مطلب کمی غلو شده است، چرا که نوجوانان برای بوسیدن غریبه‌ها دوره نمی‌گردند ولی هنوز هم والدین خویش را می‌بوسند. درست است که این کار اکنون حالت رسمی‌تری به خود گرفته و بوسه‌های پرفشار جای خود را به تماس مختصر لب با گونه‌ی والدین داده است، ولی این نزدیکی مختصر و گذرا هنوز هم برقرار است. این کار در مورد جوانان نیز همچون بزرگسالان عمدتاً به احوالپرسی، خداحافظی، جشنها و مصیبتها محدود می‌گردد. در واقع نوجوان در این مرحله کاملاً بالغ است و تا آنجا که به روابط نزدیکش با خانواده مربوط می‌شود، گاه بیش از حد بالغ می‌نماید. والدین به کمک نبوغ ناخودآگاه خویش به طرق مختلف بر این مشکل غلبه می‌کنند. نمونه بارز آن الگوی تنظیم لباس است. اگر نمی‌توان تماس محبت‌آمیز مستقیم داشت در عوض می‌توان تماس بدنی خویش را به شکل پنهان تحت عنوان اینکه «بگذار یقه‌ات را مرتب کنم، کراوات را سفت نمایم و یا کتت را برس بکشم» انجام داد. اگر پاسخ جوان آن باشد که «مادر اذیتم نکن» یا «خودم می‌توانم» آنوقت معلوم می‌شود که او هم ناخودآگاه حقه‌ی آنها را کشف کرده است.

با آغاز دوران پس از بلوغ و ترک خانواده مثل این است که فرد، از نظر صمیمیتهای بدنی، زایش دیگری را تجربه می‌کند. این بار رحم خانواده را ترک می‌کند، همانگونه که در دهه‌ی پیش رحم مادر را ترک گفته بود. اکنون تواتر صمیمیتهای از «مرا محکم بگیر» به مرا زمین بگذار و به «مرا راحت بگذار»، یکبار دیگر از سرگرفته می‌شود. عشاق جوان همچون کودکان می‌گویند «مرا محکم درآغوش بگیر». گاه حتی یکدیگر را با عناوین بچگانه خطاب می‌کنند. برای نخستین بار پس از گذشت دوران طفولیت نزدیکیهای بدنی دوباره و سخت می‌گیرد و فراوان می‌شود. این بار نیز مثل گذشته علایم

تماس بدنی قدرت جادویی خویش را به نمایش می‌گذارند. تشکیل پیوند محکم همبستگی آغاز می‌شود. برای تأکید بر همبستگی پیام «مرا محکم بچسب» را «هرگز مرا رها نکن» تقویت می‌کند. با این وجود وقتی تشکیل زوج کامل شد و عشاق به صورت یک خانواده‌ی دو نفره درآمدند مرحله‌ی طفولیت ثانویه نیز به پایان می‌رسد. الگوی تواتر صمیمیتها بی-کم و کاست و مداوماً شبیه بار اول به پیش می‌رود. دومین مرحله‌ی طفولیت جای خود را به دومین دوران کودکی می‌دهد. (دومین مرحله‌ی کودکی واقعی را نباید با پیری اشتباه نمود، که معمولاً خیلی دیرتر شروع شده و بسیاری به غلط آن را بازگشت به کودکی می‌دانند).

اکنون نزدیکیها و درآغوش کشیدنهای دوره‌ی معاشقه بتدریج ضعیف می‌شود. در موارد حاد یک یا هر دو طرف احساس می‌کنند که به تله افتاده و استقلال عمل خود را از کف داده‌اند. این وضع کاملاً طبیعی است ولی امکان دارد که زوج آن را غیرطبیعی حس کرده و فکر کنند که تصمیم آنها اشتباه بوده و لذا از یکدیگر جدا شوند. در این صورت مرحله «مرا زمین بگذار» طفولیت مجدد جای خود را به «راحتم بگذار» در بلوغ ثانویه داده و جدایی نوجوانی از خانواده جای خود را به طلاق، یعنی جدایی ثانویه از خانواده، سپرده است. اما اگر طلاق وضعیت نوجوانی مجدد ایجاد می‌کند پس این نوجوان جدید تنها و بدون معشوق چه می‌کند؟ لذا پس از طلاق هر دو زوج قدیم به دنبال معشوقی می‌گردند و یکبار دیگر وارد مرحله‌ی طفولیت می‌شوند و با ازدواج مجدد ناگهان کودکی از سر می‌گیرند. آنها در کمال تعجب می‌بینند که این فرآیند دوباره تکرار شده است.

این توصیف ممکن است عیب‌جویانه و ساده انگارانه به نظر برسد ولی به هرصورت به درک مطلب کمک می‌کند. حتی امروز هم بسیاری زوج‌های خوشبخت هستند که هرگز وارد نوجوانی مجدد نمی‌شوند. آنها تحول طفولیت مجدد به کودکی ثانویه را می‌پذیرند و پیوند زناشویی آنها به کمک نزدیکیهای جنسی و قرابت‌های پدری و مادری (با فرزندان) تقویت شده و دوام می‌آورد.

در سالهای بعد صمیمیت‌های مربوط به آمدن نوه‌ها جای از دست رفتن عامل والدینی را تا حدودی می‌گیرد و فقدان آن را لطیف می‌نماید. تا اینکه بالاخره، با ظهور کهولت و ناتوانیهای مربوطه، سومین و آخرین دوران طفولیت پا به صحنه می‌گذارد. اما دور تمام عیار توالی صمیمیتها این بار به طول نمی‌انجامد.

حداقل در عالم خاکی، با سومین دوران کودکی‌اش روبرو نیستیم. زندگی ما با طفولیت پایان می‌گیرد. به نرمی پنبه‌پیچی و پارچه‌پیچی می‌شویم و نرم و راحت در تابوت خویش، درست مثل نوزاد در گهواره، می‌آرامیم. اکنون مراحل، یک به یک، از گهواره تا گور طی شده است.

در بررسی الگوی تماس از جنین تا گور بیشتر بر مراحل طفولیت و کودکی حیات تأکید شد، و از بخشهای بلوغ و سالمندی سریعاً گذشتیم. اکنون با روشن شدن ریشه‌های قرابت می‌توان رفتار بزرگسالان را در فصلهای آینده از نزدیک مورد بررسی دقیق‌تری قرار داد.

فصل ۲

دعوت به نزدیکی جنسی

بدن هر انسان دائماً در حال ارسال پیام به همتایان اجتماعی خویش است. برخی از این پیامها به تماس فرا می‌خوانند و بعضی دیگر موجب دفع می‌شوند. هرگز تا زمانی که پیامهایی را با دقت دریافت و مطالعه نکرده باشیم همدیگر را لمس نمی‌کنیم مگر آن که تصادفاً بدن ما با هم برخورد کند. با وجود این، مغز چنان با ظرافت و زیبایی پیامهای دعوت سازگاری یافته، که می‌تواند وضعیت اجتماعی را در کمتر از یک ثانیه بررسی نماید. اگر محبوبی را نامنتظر در بین جمع غریبه ببینیم ظرف چند ثانیه از لحظه دیدن می‌توانیم وی را در آغوش بفشاریم. این به معنی بی‌مبالاتی نیست بلکه صرفاً نشان می‌دهد که کامپیوتر موجود در اندرون مجموعه‌های ما در ارزیابی سریع و تقریباً آنی حالات و ظواهر همه کسانی که در طی یک گردش با آنها برخورد می‌کنیم، تا چه اندازه هوشیار است. کامپیوتر اجتماعی با دریافت صدها علامت مجزا از جزئیات شکل، اندازه، رنگ، صدا، بو، ژست، حرکت و حالات که با سرعت نور به اندامهای حسی مختلف می‌رسد، وارد عمل می‌شود تا معنی کند که فرد به خصوصی بایستی لمس شود یا نشود.

به هنگام کودکی ناتوانی و جثه‌ی کوچک ما هردو محرکهای نیرومندی هستند که افراد بالغ را به ارتباط دوستانه برمی‌انگیزند. صورت پهن، چشمهای درشت، حرکت ناشیانه، دست و پای کوتاه و وضعیت ظاهری گرد طفل، همگی از وی موجودی لمس شدنی می‌سازند. اگر به این خصوصیات صورت پهن حاصل از لبخند، و همچنین گریه و فریاد را هم به عنوان علائم هشدار، بیفزاییم خواهیم دید که بچه انسان آشکارا دعوت عظیمی به نزدیکی و صمیمیت است.

وقتی به عنوان فرد بالغ در اثر درد یا سانحه همین پیامهای حاکی از ناتوانی را ارسال می‌داریم ما نیز موجب واداشتن دیگران به واکنش‌های شبیه والدینی کم و بیش از همان نوع می‌گردیم. همچنین به هنگام دست دادن با دیگران این اولین تماس لمسی خود را تقریباً همیشه با حالت رخساری خاص لبخند همراه کنیم.

اینها الگوهای اصلی دعوت به نزدیکی بودند ولی، با ظهور بلوغ جنسی، حیوان انسانی وارد عرصه‌ی کاملاً جدیدی از علائم تماس می‌شود. مقصود علائم جاذبه جنسی است که مرد و زن را به لمس یکدیگر فرا می‌خواند. در هنگام این تماس آنها چیزی بیش از دوستی ساده در پس فکر خویش دارند.

برخی از این علائم جنسی جهانی هستند و در مورد همه انسانهای بالغ کاربرد دارند. برخی دیگر انواع تغییر شکل یافته‌ی این زیرساختهای زیست‌شناختی می‌باشند که، تحت تأثیر فرهنگ، در آنها تغییراتی صورت گرفته است. برخی از آنها مربوط به ظاهر ما به عنوان زن و مرد بالغ می‌شوند و برخی دیگر با رفتارهای انسان بالغ - با ژست، حالت و عمل وی - ارتباط دارند. ساده‌ترین راه آن است که گشتی در بدن انسان بزنیم و بر روی هریک از قسمت‌های عمده‌ی آن به نوبت توقف کوتاهی داشته باشیم.

فاق: از آنجا که با علایم جنسی سروکار داریم منطقی است که این کار را از منطقه عمده جنسی شروع و بعداً به سایر نواحی بپردازیم. فاق یا میان‌پا عمده‌ترین منطقه‌ی تابو محسوب می‌شود و این صرفاً به خاطر وجود اندامهای عمده مثل ادرار، مدفوع، جفتگیری، نعوظ، استمناء و قاعدگی متمرکز گردیده‌اند. جای تعجب نیست که، با وجود این همه فعالیت‌های مختلف، ناحیه مذکور همیشه پوشیده‌ترین قسمت بدن بوده است. لذا نشان دادن این ناحیه به عنوان یک علامت جنسی در دعوت طرف مقابل قوی‌تر از آن است که بخواهد در ابتدای تماس مورد استفاده قرار گیرد، مگر آنکه روابط طرفین قبلاً از مراحل لمسی مقدماتی گذشته باشد. طرفه این که در آن موقع هم که روابط جنسی به مراحل پیشرفته‌ای ارتقاء یابد زمان برای نمایش دیداری این ناحیه بسیار دیر شده است. لذا اولین تجربه‌ی طرفین از ناحیه جنسی یکدیگر معمولاً فرم تماس به خود می‌گیرد. بنابراین دیدن مستقیم ناحیه‌ی جنسی معشوق در معاشقه انسان امروزی نقش مهمی را بازی نمی‌کند. با این همه، توجه شدید به این ناحیه باعث شده که اگر چه نمایش مستقیم آن میسر نباشد ولی راه‌حلهای دیگری برای آن پیدا شود.

یکی از آنها به کار بردن انواع لباسهایی است که ماهیت اندامهایی را که پوشانده، نمایان می‌کنند. در زنان این کار به صورت پوشیدن شلوار، شورت و لباسهای شنای تنگ و ناراحت است که شکاف تناسلی را در چشم مرد تیزبین آشکار نمایند. گرچه این یک تحول کاملاً جدید در بین زنان است ولی معادل مردانه‌ی آن سابقه‌ی قدیمی‌تری دارد. بسیاری از مردان اروپائی در یک دوره‌ی دو بیست ساله (تقریباً از ۱۴۰۸ تا ۱۵۷۵) آلت جنسی خویش را با تمام بزرگی از طریق پوشیدن کودپیس (بیضه‌دان) به نمایش می‌گذاشتند. در ابتدا این پوشش به صورت برگردی بود که در قسمت جلو شلوار یا جوراب شلواری بسیار تنگ، که مردان آن زمان دربرمی‌کردند، محفظه‌ای ایجاد می‌نمود. در واقع جوراب شلواری چنان تنگ‌تنگ بود که چاره‌ای جز این نمی‌ماند. کود در زبان انگلیسی یک واژه‌ی قدیمی به معنی پوست خارجی بیضه است؛ یعنی به همان معنی بیضه‌دان در واقع فرم رسوای آلت دادن را پیدا نمود، به طوری که بیننده گمان می‌کرد که آلت تناسلی فردی که آن را دربر کرده دائماً در حالت نعوظ است. برای تأکید بیشتر حتی ناحیه مذکور رنگ متفاوتی از سایر قسمت‌ها داشت و گاه با طلا و جواهرات تزئین می‌شد، کار بیضه‌دان نهایتاً به آنجا کشید که به صورت مسخره‌ای درآمد. رابله (طنزنویس فرانسوی قرن شانزدهم) در توصیف قهرمان داستانش می‌گوید «برای بیضه‌دان او شانزده یارد پارچه لازم بود. شکل آن شبیه طاق نصرتی باشکوه بود که دو حلقه‌ی طلا هر کدام وصل به دکمه‌ای از مینا به بزرگی یک پرتقال و مزین به قطعات بزرگ زمرد آن را تزئین می‌کرد و نگه می‌داشتند و تا حد سه فوت جلوآمدگی داشت.»

در مدهای امروزی جهان دیگر جایی برای نمایش آلت تناسلی به آن دست و دل‌بازی وجود ندارد، ولی هنوز هم انعکاسی از آن را می‌توان در لباس مردان یافت نمود. مثلاً در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ یکبار دیگر پوشیدن شلوارهای بسیار تنگ متداول شد. مردان امروزی نیز، مثل زنان، خود را در شلوارهای جین و لباسهای شنای بسیار تنگ می‌فشارند، به طوری که مجبورند مرتباً محل استقرار آلت تناسل خویش را تغییر دهند. برعکس مردان مسن، که شلوارهای گشاد می‌پوشند و آلت تناسلی آنها در آن شل و آویزان قرار می‌گیرد، مردان جوان مجبورند آنها همیشه در وضعیت رو به بالا نگه دارند، و این وضعیت ایستاده ایجاد یک برجستگی آلتی ملایم، ولی کاملاً مشهود، می‌نماید. با این ترتیب لباس مرد جوان یک بار دیگر، مثل مورد قدیمی بیضه‌دان، به او اجازه می‌دهد که شبه‌نعوظ خویش را به نمایش گذارد، بدون آن که او از جانب-

محافل پارسا مسلک - مورد انتقاد قرار بگیرد. باید منتظر بود و دید که این شیوه از پوشش آیا در سالهای پیش رو بار دیگر باز خواهد گشت و احیاناً، در صورت تداول، تا کجا پیش خواهد رفت، قبل از آن که به دلیل طبیعت افشاء کنند و مزاحم فرد از نظر جنسی بار دیگر رسوا و بی اعتبار شود.

سایر شیوه‌های مدرن به نمایش گذاشتن لباسهای آلت‌نمای جدید خصلت عریان و عجیب‌تری دارند و کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرند. اینها عبارتند از لباسهای شنای زنانه که ناحیه‌ی شرمگاه آنها با کرک یا مو آراسته شده، یا، از طریق یراق‌دوزی، شکل آلت تناسلی را القا می‌کنند. یکی دیگر از فرمهای نمایش غیرمستقیم آلت تناسلی که با گذشت زمان دوام آورده کیفیهای چرمی است که مردان اسکاتلندی به جلو دامن خویش می‌آویزند و جلوه‌ی نمادینی از ناحیه‌ی بیضه-هاست و اغلب با موهای نمادین ناحیه شرمگاه نیز پوشیده شده است.

یک روش غیرمستقیم دیگر در ارائه‌ی این‌گونه علائم به کاربران سایر نقاط بدن به عنوان انعکاسی از ناحیه‌ی آلت یا گرته برداری از آن است. این وضع باعث می‌شود که، در عین مخفی نگاه داشتن کامل ناحیه واقعی آلت، پیامهای عمده جنسی نیز ارسال گردد. برای انجام این کار راههای مختلفی وجود دارد و برای درک بهتر آن بایستی یکبار دیگر به تشریح اندام جنسی زنانه نظری انداخت. از نقطه نظر نمادگرایی آن را می‌توان مرکب از یک حفره به نام واژن و دو جفت لب کوچک و بزرگ دانست. اگر این قسمتها پوشیده نگه داشته شود آنگاه هر اندام یا جزییاتی از بدن که به آنها شباهت داشته باشد می‌تواند به منزله‌ی انعکاسی از آلت برای مقاصد علامت‌دهی به کار آید.

حفره‌های ناف، بینی و گوش نامزد عهده‌داری وظیفه‌ی جانشینی هستند. همه‌ی این سوراخها با تابوی نه چندان شدیدی توأم هستند. فرو کردن انگشت در حفره بینی یا گوش در منظر عام نشانه‌ی بی‌ادبی محسوب می‌شود. برعکس پاک کردن چشمها یا پیشانی بدون هیچ ایرادی مجاز است. دهان اگر هم به طور معمول با حجابی پوشیده نشده باشد (آنطور که در بسیاری از فرهنگها متداول است) حداقل در مواقع خمیازه، نفس نفس زدن یا هرهر خندیدن پوشیده می‌ماند. تابوی ناف از این هم به مراتب شدیدتر است. در دهه‌های قبل آنرا از عکسها کاملاً رتوش می‌کردند که مبادا یادآور عنصر مشابه خود باشد. ظاهراً از بین این چهار روزن، دهان و ناف به عنوان جانشین حفره‌ی واژن به کار گرفته شده است.

دهان : از نظر ارسال علائم مشابه آلت در جریان برخوردهای عاشقانه به مراتب مؤثرتر از دیگران است. نگارنده در کتاب **میمون برهنه** مطرح کرده است که لبهای برگشته در گونه‌ی ما ممکن است بخشی از این ماجرا باشد و رنگ صورتی گوشتی سطح آن ممکن است به عنوان مقلد لبهای واژن تکاملش در سطح زیست‌شناختی صورت گرفته باشد، نه در سطح صرفاً فرهنگی. اینان نیز همچون لبهای واقعی واژن سوراخی را در وسط خویش احاطه کرده‌اند و به هنگام برانگیختگی جنسی قرمزتر و متورم‌تر می‌شوند. از قدیمی‌ترین ایام تاریخ علائم ارسالی از لب زنها با استفاده از رنگ-آمیزی مصنوعی تشدید می‌گردیده است. امروزه نیز تولید ماتیک صنعت آرایشی عمده‌ای را تشکیل می‌دهد و هرچند که انواع رنگ‌های مختلف به خود می‌گیرد ولی همیشه به طیف رنگهای بین قرمز و صورتی بازمی‌گردد که تقلیدی از رنگ لبهای واژن به هنگام انگیزش جنسی است. البته این تقلید آگاهانه نیست بلکه صرفاً سکسی و جذاب تلقی می‌شود بدون آنکه پرسشی درباره آن مطرح شده باشد.

لبه‌های زنان مشخصاً کمی بزرگتر از مردان بالغ است و اگر قرار باشد نقش سمبولیکی برعهده داشته باشند قاعدتاً می‌بایست انتظار آن می‌رفت. گاه این اختلاف اندازه با مالیدن ماتیک به منطقه‌ی وسیعتر از خود لبها اغراق‌آمیزتر هم می‌شود. به علاوه به این ترتیب به صورت تقلیدی از تورم حاصل از پرخون شدن لبها به هنگام فعالیت‌های جنسی درمی‌آید. لبها و دهان را بسیاری از شعرا و نویسندگان از نظر شهوانی ناحیه بسیار نیرومندی می‌دانند چرا که مرد در هنگام بوسیدن عمیق زبان خویش را نیز مانند پنیس در دهان زن فرو می‌برد. همچنین عقیده بر این است که بین ساختمان لبهای زن و اندامهای جنسی او (که هنوز تا این وقت توسط مرد مربوطه دیده نشده) تشابهی وجود دارد. مثلاً زنی با لبهای گوشتی دارای لبهای گوشتی نیز می‌باشد و فردی با لبهای نازک بهم فشرده در مورد اندام جنسی نیز چنین است. هرچند که مسئله نیز به همین صورت است، با این همه این به معنی تقلید دقیق قسمتهای بدن از یکدیگر نیست بلکه نشان‌دهنده وضعیت کلی بدن زن موردنظر می‌باشد.

ناف: در مقایسه با دهان تعبیر و تفسیر کمتری را برانگیخته ولی درسالهای اخیر برای رخدادهای عجیب، نقش مشخص آن را به عنوان منعکس کننده مشخصات آلت تناسلی برملا کند. این قسمت نه تنها از عکس‌های اولیه رتوش می‌شد بلکه در ضوابط فیلمسازی هالیوود نیز نشان دادن صریح آن ممنوع بود، به طوری که رقصندگان رقص عربی در فیلمهای قبل از جنگ مجبور بودند حفره ناف را با پوششی تزئینی بپوشانند. هیچ توجیه واقعی در مورد این تابو ارائه نشده بجز این عذر بدتر از گناه که نشان دادن ناف ممکن است کودکان را وادار به پرسش درباره‌ی نقش آن بنماید که پی‌آمدش دردسرهای بزرگتری در مورد «مسائل جدی زندگی» برای والدین آنها باشد. اما از نظر والدین این توجیهات کاملاً بی‌معنی بود. دلیل واقعی آن آشکارا این بود که انسان با دیدن ناف قویاً به یاد «حفره‌ی تحریم شده» می‌افتد. از آنجا که دختران رقصنده به هنگام رقص عربی (رقص شکم)، ممکن است حفاظ توری خویش را بیاندازند و در جریان پیچ و تاب شکم ناف آنها پیچ و تاب و کششهایی داشته باشد که نوعی دعوت جنسی تلقی گردد، لذا هالیوود تصمیم گرفته بود تا این خصیصه‌ی زمخت تشریحی انسان را به طریقی در پرده نگه دارد. طرفه آن که با تضعیف تدریجی ضوابط هالیوود در نیمه‌ی دوم قرن بیستم کشورهای عربی با جمهوریهای تازه بنیاد خویش روند معکوس آغاز نمودند. مثلاً به رقصندگان رقص شکم در مصر، رسماً ابلاغ شد که نشان دادن ناف در جریان «رقص‌های سنتی و فلکلوریک» اقدامی توهین‌آمیز و ناموجه است، و رقصندگان بعدها مجبور شدند این ناحیه را با لفاف نازکی بپوشانند. بنابراین وقتی ناف در اروپا و آمریکا راه خویش را به سینما و سواحل دریا باز می‌کرد در شمال آفریقا تازه گوشه‌ی عزلت برمی‌گزید.

از زمان ظهور مجدد ناف در جهان غرب تغییرات عجیبی در آن ظاهر گشته است. در طی این مدت شکل آن شروع به دگرگونی نموده است. در نمایشهای تصویری شکل قدیمی گرد آن جای خویش را تدریجاً به شکلی دراز، عمودی و شیار مانند می‌دهد. در مطالعه‌ی این پدیده غیرعادی درمی‌یابیم که احتمال نمایش دادن ناف در مدلها و بازیگران معاصر به صورت عمودی شش بار بیشتر از مدل بازیگران قدیمی است. یک بررسی گذرا از ۲۰۰ تابلو و مجسمه از سرتاسر تاریخ هنر، که به طور تصادفی انتخاب شده، آشکار می‌کند که ناف در ۹۲ درصد موارد گرد و فقط در ۸ درصد آنها عمودی بوده است. یک تحلیل مشابه از عکسهای جدید مدلها و ستارگان سینما تفاوت بارزی را آشکار می‌نماید. حال نسبت نافهای عمودی به ۴۶ درصد افزایش یافته است. این وضع فقط تا حدودی ممکن است به لاغرتر بودن دختران زمانه‌ی ما مربوط

باشد. زیر اگرچه زنان چاق و گوشتالود نمی‌توانند ناف عمودی و شیارمانند ارائه دهند ولی زنان لاغر نیز نیازی به این کار ندارند. دخترهای لاغر و کشیده مدلیانی نافهایی به همان گردی به نمایش می‌گذارند که زنان چاق و چله مدل رنوار. به علاوه دو دختر جوان دهه‌ی هفتاد با وضعیت مشابه می‌توانند هر دو ناف را به آسانی به نمایش بگذارند.

لذا اینکه دگرگونی مذکور چگونه به وقوع پیوسته، و آیا ناخودآگاه ظاهر گشته یا عکاسان مدرن آگاهانه به آن دامن زده‌اند، کاملاً روشن نیست. به نظر می‌رسد که این تغییر تا حدودی با تحولات عمده‌ی حاصل در بالاتنه‌ی مدل‌های نمایش مربوط بوده باشد، که احتمالاً بخشی از آن مربوط به کشیدن یک نفس عمیق و اغراق‌آمیز می‌شود. اما نقش نهایی این مدل جدید ناف تا حدّ زیادی مسلم است. شکل کلاسیک گرد ناف در مقام یک حفره‌ی نمادین بیشتر یادآورنده‌ی مخرج است، ولی، با تبدیل هرچه بیشتر به بیضی و شکاف عمودی، خود به خود بیشتر شکل واژن به خود می‌گیرد و لذا کیفیت آن به عنوان یک نماد جنسی شدیداً افزایش می‌یابد. ظاهراً این چیزی است که از زمان عریان شدن ناف و شروع عمل آن به عنوان وسیله علامت‌دهی جنسی در شرف تکوین بوده است.

سرین: اکنون میان پا، جانشینها و متشابهات آن را پشت سر می‌گذاریم و به قسمت پشت ناحیه‌ی لگن می‌رویم. در اینجا به یک جفت نیمکره‌ی گوشتی به نام سرین یا کپل می‌رسیم. این قسمت در زنان برجسته‌تر از مردان بوده و یک خصیصه منحصراً انسانی است به طوری که در سایر نخستیها وجود ندارد. اگر قرار بود ماده با خم شدن وضعیت خاص نخستیها در دعوت به جفتگیری را به خود بگیرد ناحیه تناسلی وی در قابی متشکل از دو نیمکره گوشتی نرم به نظر می‌آمد. این ترکیب خاص سرین را به صورت علامت جنسی مهمی در گونه‌ی انسان درمی‌آورد که احتمالاً بایستی منشأ زیست‌شناختی بس دیرینه‌ای داشته باشد. سرین معادل برجستگی‌های جنسی در سایر گونه‌های نخستیها است، با این اختلاف که در مورد گونه‌ی ما این وضعیت همیشگی است. در سایر گونه برجستگی با تحولات دوران قاعدگی بزرگ و کوچک می‌شود و حداکثر اندازه‌ی آن به هنگام فحل و پذیرا بودن حیوان، یعنی در حوالی زمان تخم‌اندازی است. اما از آنجا که انسان ماده به طور طبیعی تقریباً همیشه پذیرا می‌ماند، لذا «برجستگی‌های» جنسی وی نیز همیشه تورم دارند. هرچه اجداد اولیه‌ی ما به هنگام ایستادن بیشتر وضعیت قائم به خود می‌گرفتند ناحیه تناسلی آنها نیز بیشتر از طرف جلو به نمایش گذاشته می‌شد تا عقب. با این وصف هنوز هم سرین اهمیت جنسی خویش را حفظ کرده است. گرچه جفتگیری امری شد که هرچه بیشتر از ناحیه‌ی جلو تحقق می‌یافت ولی ماده هنوز هم می‌توانست با ارسال علائم جنسی به طریقی بر سرین خویش تأکید گذارد. امروزه اگر دختری به هنگام قدم زدن کمی بالا و پائین رفتن سرین خویش را افزایش دهد، این عمل به عنوان یک علامت جنسی نیرومند بر مردان تأثیر می‌گذارد. و اگر وضعیتی اتخاذ کنند که «تصادفاً» آنرا کمی برجسته‌تر از معمول بنمایند باز هم همان تأثیر را برجای می‌گذارد. گاه، مثل مورد بالا آوردن سرین در رقص معروف کان‌کان، می‌توان اجرای کامل نمایش کهن ارائه نمودن سرین در نخستیها را در آن مشاهده نمود. هنوز هم لطفه‌های فراوانی پیرامون دختر معصومی می‌توان شنید که وقتی برای برداشتن شیئی از زمین خم می‌شود مرد رهگذر وسوسه می‌شود که سرین وی را نوازش کند یا بر آن ضربه‌ای بزند.

از دیرباز در ارتباط با سرین دو پدیده در خور توجه مطرح بوده است. یکی پدیده‌ی طبیعی چاقی شدید کپل^۱ و دیگری استفاده از وسیله‌ی مصنوعی زیردامنی پف‌دار (ژوپن). چاقی شدید کپل به شکل برجستگی چشمگیر این ناحیه در برخی فرهنگهای بشری، به خصوص بوشمن‌های جنوب آفریقا، یافت می‌گردد. گفته می‌شود که این نوع ذخیره‌ی چربی مثل کوهان شتر است، ولی از آنجا که این رشدیافتگی در زنان بسیار اغراق‌آمیزتر از مردان است لذا به نظر می‌رسد که برای علامت دهی جنسی اختصاص یافته باشد. گوئی زنان بوشمن در پیدایش اینگونه علائم از سایر نژادها پیش افتاده‌اند. حتی ممکن است این وضعیت در بین غالب اجداد اولیه‌ی ما متداول بوده ولی بعداً جای خود را به هیکل ورزشکارانه‌تر با سرین نه چندان چشمگیر، از آن نوع که امروز در زنان اطراف خویش می‌بینیم، داده باشد. بطور مسلم بوشمن‌ها در قدیم، و قبل از گسترش اخیر سیاه‌پوستان، بسیار فراوان‌تر از امروز بوده‌اند.

این موضوع نیز عجیب است که در بسیاری از پیکره‌های برجا مانده از زنان ماقبل تاریخ هم وضع به همین منوال است، به طوریکه کپلهای عظیم و برجسته کاملاً از تناسب با وضعیت کلی هیكلهای تنومند آنها خارج است. برای این وضع به دو توجیه می‌توان رسید. یا اینکه زنان ماقبل تاریخ از سرین بسیار بزرگ برخوردار بودند که به کمک آن علائم جنسی وسیعی برای مردان ارسال می‌داشتند و یا آن که ماهیت جنسی کپل پیکره‌سازان ماقبل تاریخ را چنان کلافه می‌کرده که، مانند بسیاری از کاریکاتوریست‌های امروزی، آنها نیز خود را از نظر هنری تا حد زیادی مجاز و مختار به اینکار می‌دیده‌اند. در هردو صورت ریاست فائقه در دوران ماقبل تاریخ با سرین بوده و سپس، با به وجود آمدن شیوه‌های هنری پیشرفته‌تر، زنان درشت-کپل از نواحی مختلف یکی پس از دیگری محو شده‌اند. اینها درهرجا که وجود داشته‌اند تقریباً همیشه در زمره‌ی اولین فرمهایی بوده‌اند که در هنر ماقبل تاریخ ظاهر گشته و سپس جای خود را به زنان باریک اندام‌تر داده‌اند. جز اینکه بگوئیم زنان باسن-بزرگ در اوایل واقعاً متداول بوده و سپس به تدریج از میان رفته‌اند، توجیه این تغییرات گسترده در هنر ماقبل تاریخ همچنان در پرده می‌ماند. تمایل مردان به سرین بزرگ هنوز هم برجا مانده ولی این تمایل، به جز در موارد استثنائی، به نسبت‌های طبیعی که در فیلمهای سینمایی قرن بیستم مشاهده می‌شود، تخفیف یافته است. دختران رقصنده مصری که در نقاشیهای دیواری مصر باستان ترسیم شده‌اند امروز هم می‌توانستند که در کلوپهای شبانه مدرن مشغول به کار باشند و اگر ونوس میلو زنده می‌بود اندازه‌ی باسنش از ۹۵ سانتی‌متر تجاوز نمی‌کرد.

موارد استثناء بر این قاعده جالب توجه‌اند، چرا که به نحوی به دوران ماقبل تاریخ دریچه‌ای باز می‌کنند و تمایلات احیاء شده‌ی مردان را به حالات اغراق‌آمیز در ناحیه سرینی زنان نشان می‌دهند. اکنون نظر خویش را از پدیده‌ی طبیعی بزرگ-باسنی به سمت وسیله‌ی مصنوعی «ژوپن» معطوف می‌داریم. تأثیر هردو یکسان است و هردو مورد به گستردگی وسیع ناحیه کپل مربوط می‌شوند. اما در مورد ژوپن این گستردگی از طریق لایه‌دوزی یا جادادن نوعی چارچوبه در زیر لباس زنان اعمال می‌گردد. در اصل این قسمتها به صورت یک فربندی مخفی در زیر لباس بوده است. عادت لایه‌دوزی در دورتادور ناحیه لگن غالباً در مدهای اروپائی متداول بود. برای به نمایش گذاشتن سرین و ورود آن به صحنه فقط لازم بود که لایه دوزیهای جلو و طرفین برداشته شود. به این ترتیب ابداع ژوپن در واقع از طریق تخفیف مدهای قدیمی صورت گرفت نه از طریق اغراق‌آمیز نمودن آنها و باعث شد که مد جدید به صورت بلامنازع سرآمد دیگر مدها گردد. شیوه حذفی

ورود به صحنه موجب شد که این مد بتواند ماهیت آشکار جنسی خویش را مخفی نگه دارد. ژوپن‌های حلقه‌دوزی و تکه دوزی دهه‌ی ۱۸۷۰ پس از یکی دو سال منسوخ شدند ولی در دهه‌ی بعد با هیأت به مراتب اغراق‌آمیزتر دوباره پیروزمندانه بازگشتند. این بار مد مذکور به شکل یک رف بزرگ از پشت بیرون زده بود که شبکه‌های سیمی و فنرهای فولادی آن را در جای خویش محکم می‌ساخت و وضعیتی را در ذهن ترسیم می‌کرد که حتی یک مرد بوشمن از رمق افتاده را نیز وادار به واکنش می‌کرد. اما در دهه‌ی ۱۸۹۰ این یکی نیز فراموش شد و زندهای خوش‌اندام و ورزشکار قرن بیستم هرگز به فکر تجدید حیات آن نیفتادند. در عوض سرین‌های بزرگ امروزی به موارد معدود استفاده از کپل مصنوعی، ژستهای تحریک‌آمیز و نقاشیهای کاریکاتوری محدود گشته است.

پا: پائین‌تر از ناحیه‌ی لگن پای زنان نیز به عنوان وسیله‌ی علامت دهنده جنسی مورد توجه بسیار مردان بوده است. از نظر تشریحی باید گفت که قسمت خارجی ران در زنان ذخیره چربی بیشتری از مردان دارد و لذا در برخی از دوره‌ها ران چاق نیز به لحاظ جنسی تحریک‌کننده محسوب می‌شده است. در برخی دیگر از دوره‌ها صرف نمایاندن گوشت پا برای ارسال پیامهای جنسی کافی بوده است. لازم به گفتن نیست که هرچه قسمتهای بالاتر به نمایش گذاشته شود، به این دلیل ساده، تحریک‌آمیزتر خواهد بود که به ناحیه‌ی اصلی تناسلی نزدیک‌تر می‌شود. وسایل کمکی خاص پا نیز به کار گرفته شده، از جمله ساق مصنوعی که زیر جوراب مات مورد استفاده قرار می‌گرفته ولی موارد استعمال این یکی نیز مثل سرین مصنوعی بسیار نادر بوده است. کفشهای پاشنه بلند به مراتب بیشتر از سایر وسایل به کار گرفته شده چرا که ظاهراً با کج و راست کردن پا به هنگام راه رفتن، قسمتهای مختلف آن را بیشتر به نمایش می‌گذارد. به علاوه پاهای بلندتر نشان می‌دهد و بلندی پا یک مشخصه بلوغ است؛ لذا بلندی پا یعنی بلوغ جنسی و در نتیجه سکسی بودن. پاهای غالباً در کفشهای بسیار تنگ فشرده می‌شوند. این تمایل ناشی از آن واقعیت است که پای زن بالغ کمی کوچکتر از مرد بالغ است و لذا افزودن مختصری بر این اختلاف موجب می‌شود که پای زن، به عنوان یک وسیله‌ی علامت دهنده جنسی، به نظر مرد زنانه‌تر جلوه نماید. مردان غالباً پای ریز نقش زنانه را تحسین کرده و در نتیجه زنان جهت دستیابی به آن شکنجه بسیار متحمل شده‌اند. بایرون در توصیف پای زنان طرز تفکر سنتی مردانه را چنین می‌نماید وقتی می‌گوید:

«پاهای چنان کوچک و پری‌وار که یادآور شکل‌های زیبا در کمال تقارن پری‌گونه‌ی خویش چنان به خوبی به آخر می‌رسند». انعکاس این طرز نگرش به پای زنانه را در داستانهای کهن سیندرلا می‌توان یافت. در این داستان، که قدمت آن حداقل به دو هزار سال پیش بازمی‌گردد، خواهر زشت سیندرلا پاهای بسیار بزرگی دارد که در کفشهای کوچک و ظریف شیشه‌ای جای نمی‌گیرند. فقط پاهای این قهرمان کوچک و زیبا آن قدر کوچک است که قلب شاهزاده را تسخیر کند.

روند کوچک نمودن پاهای زنانه یک بار در چین تا سرحد وحشت‌آوری به پیش رفت، به طوری که پاهای دختران را چنان محکم می‌بستند که موجب نقص عضو شدید در آنها می‌شد. اگر پاهای بان‌دپیچی شده یا به زعم آنها «سوسن طلائی» را، که در کفشهای تزئینی بسیار جذاب جلوه می‌نمود، بدون پوشش می‌نگریستی بیشتر به سم خوک شباهت داشت. این عمل دردآور چنان مهم بود که ارزش تجاری دختر بر مبنای کوچکی پای او تعیین می‌شد، به طوری که به هنگام تعیین شیربها کفشهای او را به نمایش می‌گذاشتند. زن مدرن که از تنگی کفش خود در عذاب است در واقع انعکاس کم‌رنگی از آن پدیده‌ی باستانی را به نمایش می‌گذارد. دلیل رسمی که برای رسم «سوسن طلائی» ارائه می‌شد آن بود که این وضع

نشان می‌دهد که زن موردنظر نیازی به کار کردن ندارد چرا که وی چنان فلج می‌شد که قادر به کار کردن نبود؛ و اما شوهر او هم نیازی به کار کردن نداشت، حال آن‌که پاهای او درهم کوبیده نشده بود. بنابراین اختلاف اغراق‌آمیز بین دو جنس توجیه اساسی‌تری را فراهم می‌نماید. این قاعده در بسیاری از موارد دیگر نیز کاربرد دارد. دلیل رسمی که برای یک اختلال یا وضعیت اغراق‌آمیز ویژه ارائه می‌شود ممکن است در ارتباط با مد یا جایگاه اجتماعی باشد. اما توجیه بنیادی‌تر تغییر مذکور به طریقی بر ویژگی‌های زنانه (یا مردانه) تأکید می‌گذارند. سفت بستن و باریک نمودن کمر در زنان نیز یک مورد دیگر از این مقوله است.

علاوه بر خصوصیات اندامی پاها، وضعیت آنها نیز می‌تواند پیام‌های جنسی ارسال کند. در بسیاری از فرهنگ‌ها به دختران گوشزد می‌شود که نشستن یا ایستادن به طریقی که پاها از هم کاملاً باز نگه داشته شده باشد، عمل ناصوابی است. این وضع به معنی «بازکردن» آلت تناسلی است، و هرچند که این قسمت از انظار پنهان باشد باز هم پیام مذکور اساساً به قوت خود باقی است. در سال‌های اخیر همراه با مرسوم شدن شلوار زنانه، و از بین رفتن قواعد معاشرتی خشک قدیمی، وضعیت باز نگه داشتن پاها در زنان بیشتر متداول شده، و در آگهی‌های تبلیغاتی موارد بیشتری از آن را می‌توان مشاهده نمود. آنچه که روزی یک علامت فوق‌العاده قوی محسوب می‌شد امروزه فقط کمی وسوسه‌انگیز تلقی می‌شود و آنچه روزی تکان‌دهنده بود امروزه فقط کمی فریبنده است. مع‌هذا هنوز هم دختری که دامن می‌پوشد قوانین قدیمی را رعایت می‌نماید. هنوز هم در اغلب موارد باز گذاشتن میان-پا (هرچند با جوراب شلواری) یک نشانه‌ی دعوت فوق‌العاده قوی محسوب می‌شود.

لذا، از دیدگاه سنت، دختری مؤدب است که پاهایش را جمع کند. اما در این کار خطری نیز نهفته است. بدین معنی که امکان دارد در این مسیر از حد فراتر رود و پاهایش را خیلی به یکدیگر بفشارد. در این صورت اگر آنها را به هم فشار دهد اعتراض او بیش از حد معمول است و لذا عمل وی اکنون نوع جدیدی از اشاره جنسی است. او در این مورد نیز، مثل همه‌ی ادعاهای خالص‌طلبان، نشان می‌دهد که فکرش به شدت متوجه مسائل جنسی است. در واقع آنکه بی‌جهت سعی در پوشیدن اندام‌های تناسلی خویش دارد همانقدر نظرها را به خود جلب می‌کند که آنها را در معرض دید سایرین گذاشته باشد. به همین ترتیب وقتی دامن دختری به هنگام نشستن از حد دلخواه وی بالاتر می‌رود او با سعی خویش در پایین‌تر کشیدن دامن موقعیت را از نظر جنسی تقویت می‌کند. تنها پیام غیرجنسی از آن کسی است که از افراط و تفریط در این موارد پرهیز می‌نماید.

در مورد مرد نیز بازکردن پاها مفهومی مشابه زن دارد، زیرا در اینجا نیز وی می‌گوید «من اندام‌های تناسلی خویش را در معرض دید تو گذاشته‌ام.» باز گذاشتن پاها به هنگام نشستن علامت غالبیست و اعتماد به نفس است مگر در مورد افراد چاق که به خاطر چاقی نمی‌توانند پاهایشان را به هم به چسبانند.

شکم: بالاتر از ناحیه تناسلی به شکم می‌رسیم. این قسمت دو شکل مشخص به خود می‌گیرد. یکی صاف و یکی برآمده. عشاق معمولاً شکم صاف دارند. در مردان چاق، و کودکانی که سوءتغذیه داشته باشند، شکم برآمده است. شکم برآمده در زنان بالغ کمتر دیده می‌شود حتی اگر به اندازه‌ی مردان هم اضافه وزن داشته باشند. علت آن است که در زنان نواحی ران و سرین برای ذخیره چربی مستعدتر از شکم است. اگر زن و مرد به حد کافی در این مسیر به پیش روند نهایتاً

هر دو شکل کروی مشابه پیدا خواهند نمود، ولی در پرخوریه‌های معتدل‌تر نحوه‌ی توزیع چربی در بدن آنها تفاوت مشخصی دارد. بسیاری از مردان لاغر هم در سنین میانسالی و پیری از شکم نسبتاً برآمده برخوردارند. برای این وضع چه توجیهی می‌توان یافت؟

گاه یک لطیفه مصور چیزی بیش از آن‌چه هنرمند خلاق قصد داشته، و یا حتی درک نموده، در خود دارد. یک کاریکاتور بدون شرح مردی میانسال و شکم‌گنده‌ای را در کنار دریا نشان می‌دهد که دختر زیبایی با لباس شنا در حال آمدن به طرف اوست. با نزدیک شدن دختر مرد متوجه او می‌شود و شروع به جمع کردن و به درون کشیدن شکم خویش می‌نماید، به طوریکه وقتی دختر به مقابل او می‌رسد مرد سینه‌ای فراخ و شکمی سفت و به درون کشیده دارد. با دور شدن دختر شکم مرد بتدریج دوباره بیرون می‌زند. وقتی دختر از دید او پنهان شد شکم دوباره به وضعیت اولیه‌اش بازگشته است. قصد از ساختن این لطیفه آشکارا آن بوده که کنترل آگاهانه مرد بر هیأت خارجی بدن و همچنین تصویر جنسی‌اش را نشان دهد. اما کاریکاتور مذکور، چیز دیگری را نیز به نمایش می‌گذارد که، ناخودآگاهانه و تقریباً به صورت نیمه دائمی، جزئی از تظاهر جنسی مردانه در انسان است، و آن این که تحریکات یا تمایلات طولانی جنسی موجب سفت شدن خود به خودی ماهیچه‌های شکم می‌گردد. صرف‌نظر از اختلاف‌های فردی، یک تفاوت کلی در وضعیت بدن مردان جوان و مسن می‌توان مشاهده نمود. مردان جوان از نظر جنسی مستعدتر هستند و هرچه جوانتر باشند وضعیت بدنی آنها نیز بیشتر فشرده و تو رفته می‌باشد. اینان با شانه‌های پهن، سینه‌ی فراخ و کمرگاه (باسن) باریک وضعیت بارز مردانه در گونه‌ی انسان را دارند. شکم فرورفته و صاف نیز بخشی از این وضعیت کلی باریک‌شدگی از بالا به پایین است. مسن‌ترها با شانه‌های گرد، سینه‌ی صاف و کمرگاه سنگین به سمت شکم‌دار شدن میل می‌نمایند. اکنون شکم برآمده نیز بخشی از هیكل است که باریک‌شدگی آن وضعیت معکوس به خود گرفته. در واقع مرد مسن با این وضعیت دردمندانه و به زبان حال می‌گوید که «من دیگر از مرحله تشکیل زوج گذشته‌ام».

در عصر جدید مردان مسنی که جوانی و استعداد جنسی را جزئی از موقعیت بالای اجتماعی می‌دانند، نومیدانه تلاش می‌کنند تا جلوی موج این وارنگی در هیكل را بگیرند. اینان رژیم‌های غذایی سخت را متحمل می‌شوند، تمرینات بدنی می‌کنند، گاه حتی شکم‌بندهای بسیار سفت می‌بندند و آگاهانه تا جایی که بتوانند شکم شل شده‌ی خود را محکم به دورن می‌کشند. اما راحت‌تر می‌بود که به جای همه‌ی این کارها پی‌درپی عاشق می‌شدند. در آن صورت درمی‌یافتند که این کار به اندازه‌ی رژیم غذایی و بستن شکم‌بند مؤثر است و تمرین بدنی را نیز در خود دارد. در این افراد ماهیچه‌های شکم، تحت تأثیر عواطف سودایی، خود به خود منقبض شده و به دورن کشیده می‌شود، چرا که آنان با عاشق شدن به طور واقعی و زیست‌شناختی به شرایط جوانی بازمی‌گردند و بدنشان حداکثر سعی خویش را می‌کند تا با این وضعیت روحی جدید سازگار شود. البته بسیاری مردان گاه‌گاه در این مسیر قدمی برمی‌دارند، ولی چنانچه این فرایند کم و بیش مداوم نباشد وارونگی اجتناب‌ناپذیر هیكل تأثیر خویش را خواهد گذاشت و موفقیت بدنی آنها محدود خواهد بود. البته نیاز به گفتن نیست که این‌گونه اقدامات با نقش واقعی زیست‌شناختی مردان مسن، که اکنون هریک بایستی سرپرستی یک واحد تثبیت‌شده‌ی خانوادگی را به عهده داشته باشند، در تعارض بوده و به آن آسیب می‌زند.

وضع همیشه چنین نبوده است. مدت‌ها قبل از آنکه معجزه‌ی پزشکی طول عمر را در حدی چنین غیرطبیعی گسترش دهد، اغلب مردان مسن سریعاً در خاک می‌خفتند اگر از روی وزن در سایر نخستیها و همچنین دیگر خصوصیات چرخه زندگی انسان قضاوت کنیم، می‌توان گفت که عمر طبیعی ما بایستی احتمالاً چیزی بین چهل تا پنجاه سال و نه بیشتر، باشد. هرچیزی بیشتر از آن را بایستی جایزه تلقی نمود. همچنین در دوره‌های گذشته‌ی تاریخ مرد مسن غالب موقعیت خویش را نه از طریق جوانی، بلکه به کمک قدرت اجتماعی‌اش حفظ می‌نمود. زن جوان زیبا غالباً از طریق معامله تصاحب می‌شد نه اظهار عشق. ارباب چاقی یا آقای حرمسرا اهمیت چندانی نمی‌داد که وضع هیکل یا علامات ارسالی‌ش ضدجنسی است. این وضع سرمنشأ به وجود آوردن رقص شکم در حرمسرا گردید. رقص مذکور در اصل حرکات یا رانسه‌های کمرگاهی بود که ماده به جای ارباب چاقی و از رمق افتاده‌ی خویش اجرا می‌نمود. ارباب که خود قادر به انجام این حرکات نبود می‌بایست از خدمات دختران آموزش دیده‌ای برخوردار شود که در امر دخول و حرکات کمرگاهی و تحریکات، تا مرحله‌ی اوج، یاری‌اش نمایند، چیزی که آنرا بیش از یک استمنای بارور نمی‌توان نام نهاد. حرکات متنوع و هوشیارانه‌ای که این زنان برای برانگیختن مرد چاق و برتر خویش بوجود آورده‌اند شالوده رقص معروف شکم در مشرق زمین گردیده است. این حرکات، که در ابتدا نوعی مقدمات بصری محسوب می‌شد، بتدریج پیچیده‌تر گردیده، تا آنجا که به صورت نمایشی درآمد که امروزه در همه‌ی کاباره‌ها و کلوبهای شبانه دیده می‌شود.

برای مرد امروزی فتح جنسی، اگر چنانچه بدون فکر کردن به علایم فراخوانی مردانه باشد، عمدتاً به ملاقاتهای کوتاه با فاحشه‌ها منحصر می‌شود. او باید اکنون در ارتباطهای درازمدت خویش شدیداً بر روی جاذبه‌های جنسی خود حساب کند، و از این نظر به شرایط بسیار طبیعی‌تر خاص گونه انسان بازگشته است. اما همزمان با این تحولات طول عمر وی نیز مصنوعاً افزایش یافته است. این وضعیت منجر شده تا وی بار دیگر درباره «جوانی و قدرت» به فکر فرو رود، چرا که، با پشت سر گذاشتن دهه‌ی دوم زندگی، قدرت جنسی مرد به طور اجتناب‌ناپذیر شروع به نقصان می‌کند. وقتی مرگ در دهه چهل فرا می‌رسد چنین مشکل مطرح نبود چرا که فقط آنقدر فرصت باقی می‌ماند تا صرف پرورش فرزندان شود. بعد همه چیز تمام می‌گردید. اما مرد امروزی که می‌خواهد یک دوره‌ی کم و بیش نیم قرن را پس از فعالیت‌های والدینی طی کند با این مشکل حاد روبرو است و همه‌ی این کتابهای رژیم غذایی، موسسات تمرین سلامتی و وسایل و تجهیزات مربوطه در زندگی معاصر این موضوع را ثابت می‌کنند.

کمر: در اینجا بار دیگر به علامات جنسی زنانه باز می‌گردیم. کمر در زنان باریکتر از مردان است و یا اینطور به نظر می‌رسد چرا که این قسمت بین کمرگاه وسیع، به عنوان محل جای گرفتن جنین، و پستانهای گرد و برجسته قرار گرفته است. لذا باریکی کمر، که از قبل به عنوان یک علامت جنسی با آن آشنا بوده‌ایم، اکنون می‌تواند مصنوعاً نیز به صورت اغراق‌آمیز تشدید گردد. ارسال این علائم ممکن است مستقیماً از طریق سفت گرفتن و بستن کمر باشد، یا غیرمستقیم بوسیله بزرگ کردن پستانها و کمرگاه. حداکثر علامت‌دهی از طریق اعمال توأم هر دو روش حاصل می‌شود. پستانها را می‌توان، به کمک لباسهای تنگ یا پنبه‌دوزیهای مخصوص، بالا و جلو نگه داشت و بزرگتر جلوه داد و یا به جراحی آرایشی مبادرت نمود. کمرگاه را نیز می‌توان به کمک پنبه‌دوزی یا پوشیدن کمرست یا بستن کمربند باریکتر کرد.

پوشیدن کمرتهای کمری توسط بانوان تاریخچه قدیمی و گاه دردناکی دارد. در گذشته پوشیدن آن گاه چنان حاد می‌شد که به دنده‌ها و ریه‌ی دختران جوان آسیب وارد می‌آورد و تنفس سالم آنها را مختل می‌نمود. در اواخر دوره‌ی ملکه ویکتوریا دختری جذاب تلقی می‌شد که اندازه‌ی دور کمرش، به اینچ، معادل سالهای سنش در آخرین جشن تولد باشد. بسیاری از خانمهای جوان برای دستیابی به این هدف مجبور بودند که علاوه بر پوشیدن کمرتهای تنگ، در طول روز، شب نیز با همان به خواب روند. در دوره‌ای که ژوپن یا دامن‌های پفدار فنری متداول بود محدودیتهای اعمال شده بر روی کمر می‌توانست تا حدود زیادی کاهش یابد، چرا که هر کمری در مقایسه با دامنهای بزرگ و کمرگاه وسیع این لباسها کوچک می‌نمود.

کمر در قرن بیستم از جانب فشرده‌گیهای مصنوعی کرست خیلی کمتر آسیب دیده و غالباً از آن کاملاً آزاد بوده است. در عوض، رژیمهای غذایی سخت آن را فشرده است. دور کمر زن متوسط انگلیسی امروز حدود ۷۰ سانتی‌متر است و در مدل توئیگی یا ملکه زیبایی این رقم به ۶۱ سانتی‌متر می‌رسد. خانمهای ورزشکار امروزی، که بیشتر کار مردانه از بدن خود می‌کشند، دور کمری در حدود ۷۴ سانتی‌متر دارند.

برای درک بهترین ارقام بایستی آنها را در ارتباط با اندازه‌های دور سینه و باسن در نظر گرفت تا عامل «تورفتگی کمر»، که علائم اصلی مربوط به هیكل زنانه را القاء می‌کند، بهتر آشکار شود. در توئیگی این ارقام (۵۹ - ۶۱ - ۷۷) و در ملکه زیبایی (۹۲ - ۶۱ - ۹۲) است؛ دومی علائم به مراتب قوی‌تر از ناحیه کمر ارسال می‌نماید.

یک فاکتور دیگر نیز در ارتباط با کمر درخور یادآوری است و آن این که تورفتگی هم از بالا به طرف کمر است و هم از پایین، و بنابراین یکی از این دو ممکن است بزرگتر از دیگری باشد. دختر شایسته جهان از آن نظر کاملاً متعادل است چرا که هم از سینه به کمر و هم از باسن به کمر ۳۰ سانتی‌متر تورفتگی دارد. زن متوسط انگلیسی با اندازه‌های (۷۰-۹۴-۹۹) از باسن به کمر تورفتگی بیشتری دارد تا از سینه به کمر. این واقعیت که باسن در او ۵ سانتی‌متر بزرگتر از سینه است در اصطلاح به او ۵ سانتی‌متر افت می‌دهد. وضع در زنهای متوسط سایر کشورهای غربی نیز به همین منوال است. در ایتالیا هم رقم این افت ۵ است. در آلمان و سوئیس ۶، در سوئد و فرانسه ۸ می‌باشد.

این ارقام اختلاف آشکاری را با الگوی زن در مجلات جنسی به نمایش می‌گذارد. در این مجلات اندازه‌ها برای یک نمونه بارز ۸۹-۶۱-۹۴ است. در واقع در این مورد به جای «افت» ۵ سانت «خیز» مشاهده می‌شود. دلیل اینکه این مدل‌ها سینه-بزرگ شناخته می‌شوند در واقع بزرگ بودن سینه نیست، چرا که اندازه‌ی سینه‌ی آنها دقیقاً مطابق الگوی زن متوسط انگلیسی است. علت آن است که اگرچه سینه در این مدل‌ها هیچ بزرگتر نیست ولی کمر و باسن هر کدام تقریباً ۷/۶ سانتی-متر کوچکترند و لذا قسمت بالا را بزرگتر نشان می‌دهند و توجه دیگران را مغناطیس‌وار به طرف سینه‌ها می‌کشاند.

پیدا کردن زنی اینگونه غیرعادی کار چندان ساده‌ای نیست، چرا که برای برداشتن عکس برهنه که منظور مجله است، از وسایل مصنوعی کمکی نمی‌توان استفاده نمود و لذا مسئله منحصرأ به شکل زیست شناختی مطرح می‌شود. برای درک کاملتر موضوع می‌توان کمر را پشت سر گذاشت و به طور خاص بر ناحیه سینه متمرکز شد.

پستانها: ماده در گونه‌ی انسان با داشتن یک جفت غدد شیری متورم و نیمه کروی بین همه‌ی نخستینیا منحصر به فرد است. این غدد حتی در مواقعی که شیر تولید نمی‌کنند نیز برجسته می‌مانند و لذا آشکارا بایستی چیزی بیش از یک

وسیله‌ی تغذیه کودک باشند. به عقیده من اینها با شکل خاص خود بیشتر به عنوان مقلد بک ناحیه عمده‌ی جنسی محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر از روی سرین‌های نیمه کروی، به طور زیست‌شناختی الگوبرداری شده‌اند. این وضع به زن امکان می‌دهد تا در وضعیت راست-قامت ویژه انسانی در برابر مردی که از روبرو می‌آید علامت جنسی قوی ارسال کند.

این شکل در دو ناحیه‌ی دیگر بدن نیز انعکاس یافته ولی علامات ارسالی هیچ‌یک از آنها به اندازه‌ی پستان قوی نیست. یکی از آنها شانیه‌های نرم و گرد زن است، به طوری‌که اگر بلوز فقط کمی پایین رود به صورت دو نیمکره‌ی گوشتی آشکار خواهند شد. در دوره‌هایی که پوشیدن لباسهای دَکولته متداول باشد این قسمت به عنوان نوعی ابزار جنسی مطرح است. انعکاس دیگر سرین را در زانوهای گرد زنانه می‌توان مشاهده کرد. وقتی پاها تا خورده و به هم فشرده می‌شوند زانوها نیز یک جفت دیگر از نیمکره‌های زنانه را در معرض دید مرد قرار می‌دهند. به این ترتیب زانوها نیز غالباً در یک بافت جنسی مطرح می‌شوند. در این مورد نیز، مثل شانیه‌ها، حداکثر تأثیر وقتی است که، با کمی بالا رفتن دامن، فقط خود زانوها در معرض دید قرار بگیرند. اگر تمام پا دیده شود آنگاه زانوها خود به عنوان یک جفت نیمکره مستقل مطرح نبوده بلکه به عنوان قسمت انتهایی ران شناخته می‌شوند و لذا از تأثیر آنها نیز کاسته می‌گردد. اما اینها فقط انعکاسی ملایم از سرین هستند و فقط با پستانها است که تأثیر عمده تأمین می‌گردد.

نکته‌ی بسیار مهم در اینجا است که بین عکس‌العمل کودک نسبت به پستان زن یا واکنش جنسی فرد بالغ نسبت به آن فرق قائل شویم. غالب مردان تمایل خویش را به پستان زن به طور خالص جنسی تلقی می‌کنند. درعوض برخی از نظریات علمی آن را به طور خالص یک واکنش کودکانه می‌دانند. هردو نظر یک جانبه است، چرا که در این مورد هر دو عامل دخالت دارند. عاشقی که نوک پستان معشوقه‌اش را می‌بوسد در واقع بیشتر به لذتهای کودکی رجعت می‌کند تا اینکه بخواهد یک سرین دروغی را بوسیده باشد، ولی عاشق پیشه دلخسته‌ای که پستانهای ماده را نوازش می‌کند ممکن است بیشتر به شکل نیمه کروی سرین مانند آنها واکنش نشان داده باشد تا تجدید خاطره‌ی گرفتن پستان مادر با دستان کودکانه‌اش. برای دسته‌های کوچک کودکانه پستان مادر بزرگتر از آن است که بتوان آنها را در دست گرفت ولی سطح گرد پستانها در دسته‌های انسان بالغ بیشتر نیمکره‌های سرینی را به یاد می‌آورند. لذا از نظر بینائی نیز وضع به همین صورت است. تصویر یک جفت پستان بیشتر مجسم‌کننده‌ی یک جفت نیمکره‌های کپله‌است تا تصویر محدود نامشخصی که کودک به هنگام مکیدن و شیرخوردن دیده است.

لذا پستان زن از نظر گونه‌ی ما حائز اهمیت شایانی است و این خود سهم عمده‌ای در دلمشغولی دایمی جامعه نسبت به پستانه زنانه دارد، هرچند که این موضوع بیان‌کننده همه ماجرا نیست. این مشغله فکری برای متعصبین مذهبی اولیه انگلیسی به صورتی بود که پستانها را با پوشیدن لباسهای بالاتنه‌ای محکم و سفت، صاف و مسطح می‌کردند. اقداماتی که در اسپانیای قرن هفدهم انجام می‌گرفت از این هم شدیدتر بود. خانمهای جوان می‌بایست صفحات سربی را بر سینه بفشارند تا مانع از رشد پستانها شود. البته این اقدامات حاکی از بی‌توجهی نسبت به پستان زنانه نیست، زیرا اگر چنین بود می‌بایست نسبت به آن بی‌اعتنائی کامل می‌شد. برعکس اینها خود مبین پذیرش این واقعیت است که علایم جنسی از این ناحیه صادر می‌شوند و جلو آنها را به دلایل فرهنگی می‌بایست گرفت.

اما تمایل غالب و گسترده همواره بر آن بوده تا پستانها به طریقی مورد تأکید قرار گیرند. این تأکید تقریباً همیشه بیشتر به نشان دادن پستان بوده تا بر بزرگنمایی آن. به عبارت دیگر تأکید بر نیمکره جلوه دادن هرچه بیشتر آنها بوده است. سعی می‌شود تا با پوشیدن لباسهای تنگ آنها را برجسته نشان دهند و به هم بفشارند تا چاک سینه بیشتر شبیه شکاف بین کپلهای واقعی درآید، و یا، با استفاده از کمرتهای کشیده، طوری آنها را فشرده می‌سازند تا به جای آویختگی، بیشتر حالت ایستاده به جلو داشته باشند. در برخی مقاطع تاریخ توجه به این مسئله حتی از اینهم بیشتر بوده است. یک کتاب هندی راهنمای عشاق در این مورد توصیه می‌کند که «مداوای پیوسته با آب برنج و سنگ سرمه موجب می‌شود که پستان دختران جوان بزرگ و برجسته شود و قلب مرد دانا را چنان بر باید که سارق طلا را».

البته در برخی تمدنهای بدوی پستانهای افتاده و آویزان مورد توجه است و دختران جوان را تشویق می‌کنند تا آنها را مرتباً به طرف پایین بکشند تا در افتادگی آنها تسریع شود. همچنین در برخی موارد دیگر زنهایی با پستانهای کوچک و حتی صاف هم عشاق سینه چاک خود را دارند و این موارد استثناء بر قاعده‌ی کلی را بایستی به طریقی توجیه نمود. مردم-شناسان اجتماعی احتمالاً اینها را به عنوان «تغییرات فرهنگی» محض قلمداد می‌کنند و بس. آنها می‌گویند هر فرهنگی و هر دوره‌ای معیارهای زیبایی خاص خود را دارد و هر فرم و شکل را می‌تواند به خود بگیرد به شرط آنکه قبیله یا جامعه‌ای خاصی آنرا به عنوان مد قبول کرده باشد. این تغییرات هیچ مبنای زیست‌شناختی ندارند، بلکه فرمهای مختلف آن همگی به یک اندازه معتبراند، و هریک را باید براساس اعتبار خاص خودش مورد توجه قرار داد.

اما پذیرش چنین عقیده‌ای به معنی آن است که از طرح یک مسئله اساسی طفره برویم؛ و آن اینکه چرا بایستی بین نر و ماده‌ی بالغ حیوان انسانی اینهمه اختلاف در جزئیات بدنی تکامل یافته باشد؛ اختلافاتی که مشخصه‌ی بارز گونه‌ی ما در تمامیت آن است. نمونه‌ی بارز ماده پستانهای ورم کرده دارد که نمونه‌ی نر فاقد آن است؛ و صرف‌نظر از این که برای فرزند خویش شیر داشته باشد یا نه آنها را به نمایش می‌گذارد. درحالی که سایر نخستیها از داشتن چنین مشخصه‌ی بصری قابل توجهی بی‌بهره اند. لذا وجود و مشخصات آنها را می‌بایست از زمینه‌های اساسی زیست‌شناختی گونه‌ی انسان هوشمند (*Homo sapiens*) دانست و هر تغییری در آنها را به عنوان یک وضعیت غیرعادی، که نیازمند توجیه ویژه است، به حساب آورد، نه اینکه آن تغییر را هم به تناوب به عنوان یک وضعیت غیرعادی، نیازمند یک عامل فرهنگی دیگر تلقی نمود، که نیازی به هیچ توجیه خاصی ندارد جز این که همه‌ی آنها به عنوان «رسوم قبیله‌ای متفاوت» در نظر گرفته شوند.

برای درک استثناءها بایستی چرخه‌ی زندگی پستان را در یک نمونه‌ی بارز زن شناخت. در کودکی پستان چیزی جز یک دکمه‌ی کوچک بر روی سینه‌ی صاف نیست. سپس در شروع بلوغ به صورت جوانه‌ی کوچکی متورم می‌شود. در این موقع نقطه تورم مستقیماً رو به جلو است. بتدریج که بزرگتر می‌شود و وزنش آنرا کم‌کم به طرف پایین می‌کشد قسمت زیرینش کمی بیشتر از قسمت بالا انحنا پیدا می‌کند، ولی هنوز هم نوک رو به طرف جلو می‌ایستد. وضعیت دختران جوان هنوز چنین است. با وارد شدن زن به دهه‌ی بیست رشد بیشتر پستان را بتدریج به طرف پایین خمیده می‌کند تا سنین میانسالی که، با کامل شدن رشد پستان، افتادگی آن کاملاً محسوس است، مگر آنکه از وسایل مصنوعی برای سرپا نگه

داشتن آن استفاده شود. لذا سه مرحله وجود دارد. پستان کوچک در کودکی و نابالغی، رو به جلو و برجسته در بالغین جوان و افتاده در زنان مسن تر.

وقتی پستانها را در پرتو این تحولات نگاه کنیم تغییرات فرهنگی معنی بیشتری پیدا می کنند. اگر به هر دلیل دختران نابالغ از نظر جنسی جذاب تلقی شوند آنگاه پستان کوچک هم بیشتر طرفدار خواهد داشت، حال آنکه اگر زنان مسن تر مورد توجه باشند پستانهای افتاده مد خواهد بود. اما اکثریت وضعیت متوسط را ترجیح خواهند داد چرا که این مرحله نشان دهنده‌ی اولین دوره‌ی فعالیت‌های جنسی انسان ماده است. ماده‌های رشد نیافته پستانهای خویش را، در تقلید از این فرم، برجسته و رو به جلو پنبه‌دوزی می کنند و مسن ترها برای وانمود کردن اینکه در شباب جنسی خویش هستند، با استفاده از وسایل مصنوعی، از زیر پستانها را بالا می آورند تا این مرحله را تقلید کنند.

برای مواردی که دختران نابالغ دروغی مورد توجه باشند چندین توجیه مختلف امکان پذیر است. برای مردی که در یک جامعه‌ی متعصب و سرکوبگر زندگی می کند صاف بودن پستانهای زن موجب می شود تا علایم جنسی قوی کاهش یابد. در مورد دامادی که علاقه شدید دارد تا نقش پدر را برای عروس خویش بازی کند دختر کوچکی مناسب است که پستانهایش ریز به نظر برسند. در مورد مردی هم که هم جنس بازی نهفته دارد پستانهای کوچک به زن حالت پسرانه می دهد که شدیداً جاذبه خواهد داشت. حال در آن نهایتاً دیگر در جوامعی که نقش مادرانه‌ی زن بسیار مهمتر از نقش جنسی آن باشد پستانهای افتاده‌ی زنهای مسن جاذبه‌ی بیشتری خواهد داشت و این حتی در مورد دختران جوان نیز صادق خواهد بود و اینها مجبورند با کشیدن پستانهایشان آنها را افتاده و مسن نشان دهند.

معهذا حداکثر جذابیت پستان برای اکثریت افراد در مرحله‌ای است که نیمکره‌ها به بیشترین حد جلوآمدگی خود رسیده باشند، یعنی قبل از آنکه چندان بزرگ شوند که شروع به پایین افتادن نمایند. این وضع روشن می کند که عکاسان مجلات جنسی با چه مسئله‌ای روبرو هستند، زیرا با بهبود یافتن یک کیفیت پستان (بزرگی) کیفیت دیگر آن (پایین نیافتادگی) کاهش می یابد. اینان برای گرفتن عکس از این فوق پستان مجبورند به دنبال دختران کیمیایی باشند که، در عین گذشتن از نقطه‌ی حداکثر اندازه و تورم، هنوز هم سفتی و محکمی دوران اولیه‌ی جوانیشان را حفظ نموده‌اند. نکته‌ی جالب اینکه اینها مجبورند خود را به یک مرحله‌ی سنی بسیار مشخص در اواخر دوره‌ی نوجوانی محدود کنند. این مرحله به وضوح حیاتی‌ترین نقطه از نظر این گونه علایم جنسی است و این همان مرحله‌ای است که زنهای مسن تر نیز سعی می کنند، با استفاده از فنون مختلف بالا نگه داشتن پستانها، توقف خویش در آن را هرچه طولانی تر کنند.

برای قوت بخشیدن به تأثیر فوق-پستان معمولاً دخترانی انتخاب می شوند که کمر و باسن معتدلی داشته باشند. در اینجا بار دیگر به مسئله‌ی کلی تر تغییرات هیكل زن با پیشرفت سن بازمی گردیم. آزمایشهای متعدد نشان داده که وزن زن بالغ به طور متوسط در هر پنج سال در حدود ۱/۵ کیلو افزایش می یابد.

بخش کوچکی از این اضافه وزن، که به پستانها اختصاص یافته، باعث می شود که با گذشت سالها پستان مرتباً افتاده تر شود. رانها و باسن سهم غیرمنصفانه‌ای از این افزایش را دریافت می کنند و در نتیجه زنهای میانسال با کمرگاه بزرگ مشخص می شوند. دلیل بزرگتر بودن اندازه‌ی باسن از سینه، که قبلاً با عنوان افت از آن یاد شد، نیز همین است. در برخی مناطق جهان به خصوص ناحیه‌ی مدیترانه اینگونه تغییرات را دختران در طی دهه‌ی بیست عمر خود، و آن هم با سرعتی

باور نکردنی، طی می‌کنند. آنها یک وقت دختران لاغر و کشیده‌ای هستند و ناگهان یک‌شبه در ناحیه‌ی لگن شروع به رشد باذنکی می‌نمایند تا وضعیت بارز مادرانه‌ی زنهای مسن‌تر را به خود بگیرند. در نواحی دیگر تغییرات تدریجی ولی روند کلی آن به همین منوال است. در سنین خیلی بالا روند معکوس می‌شود و بدن مجدداً شروع به جمع شدن می‌کند.

این تغییرات طبیعی هیکل در گونه‌ی انسان برای بسیاری از زنهای غربی امروزی که می‌خواهند جوان بمانند، مشکل عمده‌ای را بوجود آورده، به طوری که مجبورند برای کنترل این تغییرات رژیم غذایی دایمی را تحمل نمایند. آنها نه فقط با پرخوری بلکه می‌باید با طبیعت خویش نیز مبارزه کنند، چرا که اگر بخواهند هیأت دخترانه‌ی آنها حفظ شود نه فقط معمولی بلکه بایستی تعمداً کمتر از حد معمول غذا بخورند. البته وضع همیشه تا به این حد افراطی نبوده است. در گذشته زن چاق و گرد از نظر جنسی کاملاً قابل قبول بود. انحنای فراوان بدن چیزی از زنانگی نمی‌کاهد اما بیشتر وضعیت مادرانه را علامت می‌دهد تا حالت باکرگی، و زن امروزی، تحت تأثیر جوان پرستی معاصر، می‌خواهد همیشه باکره بماند هرچند که جفت‌گیری می‌کند و حامله نیز می‌شود.

برای روشن شدن اینکه انحنای گوشتی زن بالغ بیشتر در ارتباط با مرحله‌ی مادری است تا مرحله‌ی معاشقه، کافی است بدانیم که در مقابل هر ۳/۵ کیلو اضافه وزن در زن شوهردار، که در مقابل تولد هر بچه صورت می‌گیرد، زن بدون شوهر فقط حدود یک کیلو اضافه وزن دارد. نتیجه‌ی اخلاقی آنکه اگر زن می‌خواهد ظاهر دخترانه داشته باشد بایستی وضعیت دخترانه خویش را نیز حفظ نماید. متأهل نبودن زن، صرف‌نظر از سن وی، به معنی آنست که وی از نظر زیست‌شناختی هنوز بایستی برای زوج بالقوه خویش تظاهراتی داشته باشد. لذا نیازمند داشتن هیکلی است که اصولاً برای برآوردن این منظور خاص تکامل حاصل نموده باشد. زن وقتی ازدواج نمود بتدریج هیأت راحت‌تر مادرانه را به خود خواهد گرفت و ظاهر خارجی وی بیشتر این وضعیت را علامت خواهد داد.

هرچند اکثر خانمهای امروزی این روند را به عنوان دردسری تلقی می‌کنند، ولی قاعدتاً این تغییرات می‌بایست بنیادی‌تر از آن باشد که صرفاً به طور تصادفی بروز کنند. یکی از دلایلی که غالباً برای توجیه آن ارائه می‌شود آنست که کمرگاه پهن و گوشتی برای حاملگی مناسب‌تر است، ولی در تأیید این نظر شواهد چندانی وجود ندارد، به خصوص که قسمت اعظم افزایش قطر باسن به صورت اضافه شدن لایه‌های چربی به اطراف آن است نه وسیع‌تر شدن محوطه‌ی استخوانی گذرگاه تولد (درصد چربی بدن زن به طور متوسط ۲۸ و مرد ۱۵ درصد است). یک توجیه سگسی‌تر نیز وجود دارد که منطقی‌تر هم به نظر می‌رسد و آن اینکه ظاهر دخترانه بیشتر به مرد لذت بصری می‌بخشد، یعنی مرد بیشتر تمایل دارد که به آن خیره شود، آن را به نرمی لمس کند، ببوسد و به آن دل بسپارد. در ظاهر کاملتر و زنانه‌تر چیز است که سالها آن را به جفت‌گیری سرگرم خواهد داشت. لذا شاید ظاهر مناسب نظاره‌گری جای خود را به هیکلی می‌دهد که ایده‌آل لمس کردن باشد، غزال خرامان جای خود را به مخده‌ی لذت می‌دهد. مطمئناً این تغییرات می‌توانند تفاوت مدل استخوانی را، که فقط به درد نظاره کردن می‌خورد نه لمس، با زن کاملی که مناسب هم‌آغوشی است و نقش زیست‌شناختی خویش را در جذب مرد و برقراری پیوند با وی به انجام رسانیده، روشن نمایند.

البته من در اینجا حالت اغراق‌آمیز دو نهایت را مطرح می‌کنم والا در مورد زن متوسط نه حالت دخترانه آنقدر استخوانی است که به کار جفت‌گیری نیاید و نه حالت زنانه آنقدر پر و گوشتی است که چشم را آزار دهد بلکه این تغییر جزئی از آنجا

بروز کرده که جامعه جدید فریفته‌ی این عقیده شده که عشاق جوان بایستی برای همیشه در رویای عشق غرق باشند و حتی مدتها پس از کامل شدن پیوند زناشویی نیز خود را در حساس‌ترین مرحله تشکیل پیوند، جاودانه و ابدی سازند. به جای آنکه بپذیرند که عشق دیوانه‌وار اولیه بناچار می‌یابد جای خود را به عشق عمیق ولی آرامتر بعدی بدهد، آنها در تلاش آن هستند تا شور و هیجان مربوط به نخستین تماس و حالت بدنی را محفوظ نگاه دارند. وقتی شور اولیه‌ی آنها، طبق قاعده، فروکش می‌کند، به گمان آن‌که اختلالی در کارشان پیدا شده، دچار سرخوردگی می‌شوند. در نگاه به گذشته بایستی فیلمهای اولیه‌ی هالیوود را تا حدود زیادی مسئول این وضع دانست.

پوست بدن: پوست سالم، تمیز و نرم در هر دو جنس و در همه‌ی فرهنگهای مختلف اهمیت جنسی دارد. در عوض چین و چروک، کثیفی و بیماریهای پوستی تقریباً همیشه ضدجنسی محسوب می‌شود. البته آثار زخمهای عمدی و خالکوبیهای متداول در برخی از فرهنگها مسئله‌ی دیگری است که نه فقط از جاذبه‌ی جنسی نکاسته بلکه بر آن می‌افزاید.

پوست پا و بدن زن کم موتر از مرد است، لذا زن می‌تواند با استفاده از روغن‌ها و مواد آرایشی آن را براق‌تر کند. به علاوه به روشهای مختلف موهای موجود را نیز از میان می‌برد تا اختلاف جنسی خود با مرد را هرچه بیشتر اغراق‌آمیز نماید. هزاران سال است که مردم فرهنگهای مختلف موهای زائد خویش را برطرف می‌کنند. اینکار نه فقط در قبایل بدوی صورت می‌گرفته بلکه یونانیان باستان نیز بویژه به آن مبادرت می‌کردند. در اینجا زنان تا به آن حد به پیش رفته بودند که موهای زهار خویش را نیز به قول یک نویسنده کلاسیک «همچون بوته‌های مورد با دست از جا می‌کنند» و یا به کمک خاکستر گداخته یا لامپ داغ می‌سوزانیدند.

در عصر جدید زنان به کمک قیچی‌های ایمنی، یا وسایل برقی و اخیراً توسط مواد شیمیائی موها را از بین می‌بردند. متخصصین زیبایی اظهار عقیده می‌کنند که ۸۰ درصد زنان انگلیس خود را صاحب موهای اضافی می‌دانند که، اگر چه بسیار کم پشت‌تر از موهای مردان است، ولی در عین حال سایه‌ای از مردانگی و موجب ناراحتی است. برای برطرف کردن آنها علاوه بر تراشیدن و استفاده از کرمهای حل‌کننده، لوسیونها و افشانها، به توصیه‌ی مشاوران زیبایی روشهای دیگری مثل استفاده از موم، کندن و الکترولیز را نیز به کار می‌گیرند. موم‌اندازی به این صورت است که موم به خصوصی را گرم می‌کنند تا شل شود سپس آن را به صورت خمیری روی پوست می‌کشند. خمیر پس از مدتی سفت می‌شود و آنگاه آنرا از روی پوست می‌کشند تا موهای کوچک بدن نیز با آن کشیده و کنده شود. این روش معمولاً همان است که در زمانهای قدیم توسط زنان عرب اعمال می‌گردید؛ با این تفاوت که آنها خمیری مرکب از حجمهای مساوی آب و شکر را با چند قطره آب لیمو به کار می‌بردند که روی پوست کشیده و پس از سفت شدن به شیوه‌ی مشابهی از روی پوست کنده می‌شد.

در برخورد اول عجیب به نظر می‌رسد که مردان برای از بین بردن ریش خود جز اینکه هر روز در زحمت تراشیدن آن با وسیله‌ی سنتی تیغ ریش‌تراش باشند خطر استفاده از چیزی فراتر از آن را بر خود هموار نکرده‌اند، ولی با نگاه دقیق‌تر یک عامل نهفته آشکار می‌شود و آن این است که این وضع از سر آسان‌طلبی یا فقدان قدرت ابتکار نیست، بلکه نتیجه‌ی میل متضادی است که می‌خواهند، در عین نداشتن ریش، بی‌ریش هم به نظر نرسند. ریش تراشیده همیشه یک سایه‌ی آبی

مردانه در قسمت تحتانی صورت به جا می‌گذارد. اگر مرد بالغ با استفاده از روش‌های جدید ریش خود را محو کند این سایه‌ی مردانه نیز به همراه آن محو خواهد شد و در نتیجه صورت وی زنانه‌تر از آن به نظر خواهد رسید که موجب خوشامد صاحبش باشد. در عوض، مردی که همیشه صورت خود را تراشیده نگه می‌دارد به طور متوسط تا هنگام مرگ بیش از دو هزار ساعت را صرف تراشیدن و مالیدن صورت خود می‌کند و این هزینه گزافی است که وی برای دادن چنین علامت متضادی متحمل می‌شود.

در طی مرحله فشرده‌ی ماقبل جفتگیری و جفتگیری تحولات عمده‌ای در بافت پوست زنان و مردان به وجود می‌آید. در این مرحله گرما موجب درخشش پوست می‌شود و در نقطه اورگاسم، یا اوج تحریک، تعرق فراوانی نیز صورت می‌گیرد. گاه در عکس‌هایی که با حالت جنسی برداشته شده مدلهای طوری نشان داده می‌شوند که این حالات به صورت علائم دیداری مطرح باشد. پوست را روغنی می‌کنند تا به درخشندگی و یا قطرات آب بر آن می‌پاشند تا عرق کرده به نظر رسد. در این موارد آب برای آن نیست که آگاهانه به جای عرق مطرح شود بلکه آب صرفاً به عنوان آب مطرح است و حتی ممکن است مدل در حالت بالا آمدن از استخر یا وان نشان داده شود تا آب بودن قطرات را ثابت کند. در واقع نشان دادن پوست به صورت عرق‌آلود اشاره‌ای است بیش از حد آشکار و مستقیم.

در عوض پوست مرطوب تأثیر خویش را از طریق تداعی غیرمستقیم بر جا خواهد گذاشت. این مطلب در مورد استفاده از رنگ قرمز در اینگونه عکسها نیز صادق است. قرمزی به پوست این دختران ظاهری جنسی و گر گرفته می‌دهد؛ گوئی که از نظر جنسی برانگیخته شده‌اند. استفاده از این ابزار در بسیاری از مجلات متداول است منتها مقدار قرمزی را آنقدر اضافه نمی‌کنند که بیننده آگاهانه متوجه آن شود.

اخیراً محصولاتی به بازار آمده که درخشندگی پوست را به طور مصنوعی و براساس علائق شخصی اضافه کند. اکنون عشاق می‌توانند مواد عجیب و غریبی به بدن خویش بمانند که حتی قبل از شروع رفتارهای ماقبل جفتگیری هم احساس و منظره‌ی مراحل پیشرفته‌ی برانگیختگی را به وجود آورد. مثلاً ماده‌ای با نام «کف عشق» به صورت قوطی‌های افشان به بازار آمده که، وقتی بر بدن افشانده می‌شود ابتدا شبیه خمیر ریش است ولی پس از مالیدن بر پوست، آنطور که کارخانه‌ی سازنده ادعا می‌کند، به پوست «نوعی درخشندگی سحرآمیز» می‌بخشد. حتی برای ایجاد تنوع باز هم عجیب‌تر ماده‌ی دیگری با نام پرزرق و برق «کره عیش» وجود دارد که تبلیغات مربوطه‌اش آن را «مالدنی اشرافی» می‌داند که به بدن تأثیر لغزنده شهوانی می‌بخشد. در اینجا علائم حیاتی برانگیختن، یعنی قرمزی، لغزندگی و درخشندگی، را می‌توان دید که همگی بار دیگر تقلیدی هستند از گشاد شدن رگ‌های خونی و تعرق مربوط پوست حین حالت واقعی برانگیختگی.

شانه: قبلاً به شانه‌های گرد زن اشاره شد ولی درباره‌ی شانه‌های بزرگتر مردانه نیز نکاتی را می‌بایست متذکر گردید. عرض شانه از جمله صفات ثانویه جنسی مهم است که همزمان با بلوغ شروع به رشد می‌نماید. شانه‌های مرد نوجوان خیلی پهن‌تر از زن می‌شود، و با ورود به مرحله رسیدگی، مرد به طور مشخص شانه‌های پهن‌تری از ماده‌ی مشابه دارد. در این مورد نیز تفاوت به طرق مختلف مصنوعی اغراق‌آمیزتر گردیده است. در سراسر تاریخ لباس‌های مردانه در ناحیه سرشانه ایل‌دوزی اضافی داشته تا شانه‌ها را به عنوان یک علامت مردانگی باز هم بزرگتر نشان دهند. این وضعیت با ایل-دوزی نظامی به حد افراط خویش می‌رسد. در این لباسها نه فقط شانه پهن‌تر بلکه زاویه‌دارتر نیز جلوه می‌کند. به این

ترتیب اختلاف آن با شانه‌ی باریک و گرد زنانه مضاعف شده و کیفیت دیداری نیمه کروی خویش را کاملاً از دست می‌دهد.

آرواره : ناحیه صورت در دو جنس زن و مرد از چندین اختلاف جنسی برخوردار است. اولین آنها به آرواره و چانه مربوط می‌شود. ناحیه‌ی فک و چانه در مرد به طور متوسط کمی سنگین‌تر از زن است. به دلائلی این مطلب کمتر مورد بحث قرار گرفته اما در عین حال این اختلاف آنقدر بارز است که در مواردی که زن یا مردی با دقت تمام خود را به هیأت جنس مخالف درآورده باشد از روی آن رازش برملا خواهد شد. چنین مردی می‌تواند تمام قسمت‌های لازم بدن خویش را پنبه-دوزی کند، موهای قسمت ظاهری خود را کاملاً برطرف نماید، صورت خویش را با آرایش غلیظی بیوشاند و حتی با تزریق موم برای خود سینه مصنوعی دست و پا کند و خلاصه چنان ظاهر زنانه‌ی فریبنده‌ای را بسازد که گاه حتی دریاورد محرومی را در بندری غریب و از همه چیز بدور مانده در نگاه اول فریفته خود کند. اما حتی مردانی که بهترین قیافه‌ی مبدل را برای خویش می‌سازند باز هم نمی‌توانند در مورد فک و چانه خود چاره‌ای بیاندیشند مگر آن که وسیعاً از جراحی کمک بگیرند. جز در مواردی که برحسب اتفاق فک ممکن است به طور غیرعادی کوچک باشد، در سایر موارد هر بیننده-ی عاقلی می‌تواند از ظاهر مرد با فک و چانه بزرگش همه چیز را بخواند.

در برخی نژادها، به خصوص در خاور دور، سنگینی فوق العاده‌ی فک مردانه چندان مشهود نیست و جالب اینکه در همین نژادها ریش هم کم رشدی بارزی دارد. به نظر می‌رسد که بین این دو جنبه رابطه‌ای برقرار باشد. پیش آوردن چانه در هر دو جنس آدمی نوعی عمل خشونت‌آمیز است و به عنوان یک حرکت عزمی در پیش کشیدن خود برای شروع حمله محسوب می‌شود. این حالت نقطه مقابل پایین آوردن تسلیم طلبانه‌ی سر است که در مواقع کرنش صورت می‌گیرد. می‌توان گفت که مرد با داشتن فک قوی‌تر همیشه، در این حالت پیش‌آمدگی، ژست مبارز طلبانه به خود گرفته است. برای تأکید بر اهمیت این وضع، به عنوان یک خاصیت مردانه، کافی است متذکر شویم که مردانی که چانه فرو رفته دارند اغلب به عنوان «عجوبه‌های بی‌چانه» مورد استهزاء قرار می‌گیرند، یعنی حالت تأکیدی و مبارزه طلبانه‌ی معمول مردانه را ندارند.

از آنجا که داشتن ریش یکی از آشکارترین مشخصه‌های مردانه در گونه‌ی ما است، به احتمال زیاد این صفت می‌بایست با فک پیش آمده، یعنی یک ساختمان استخوانی سنگین به عنوان جایگاه نگاه دارنده ریش، توأمآً تکامل یافته باشند، تا هر دو با هم بتوانند حداکثر پیش‌آمدگی مردانه را بوجود آورند. وضعیت ویژه‌ی چانه در گونه‌ی ما از این نظر اهمیت بسیار دارد. برخلاف سایر نخستینها، گونه‌ی انسان در وسط ناحیه چانه دارای یک برجستگی بیرون زده‌ی استخوانی است. در گذشته نظریات بسیاری ارائه شده بود تا وجود این خاصیت ویژه را در ارتباط با ماهیچه‌های فک و زبان توجیه کنند، ولی اخیراً همه‌ی این بحثها منتفی گردیده و متخصصین تشریح بالاخره متقاعد شده‌اند که این قسمت هیچگونه نقش داخلی را به عهده ندارد. در عوض چانه‌ی ما اکنون به عنوان یک جنبه‌ی عمدتاً علامتی مطرح است. به این ترتیب بایستی آنرا به عنوان پایگاه ریش پیش آمده و مبارزه طلب مرد در نظر گرفت.

گونه ها : در قسمت بالاتر از دهان، که قبلاً راجع به آن صحبت شد، به گونه‌ها می‌رسیم. در اینجا مهمترین علامت همانا سرخ شدن ناشی از خجالت است که در اثر انقباض رگها صورت می‌گیرد. این حالت همیشه از گونه‌ها شروع می‌شود

و ممکن است به بقیه‌ی صورت، گردن، و گاه حتی به قسمتهای فوقانی تنه نیز گسترش یابد. برافروختگی در زنان متداولتر از مردان و زنان جوان بیشتر از مسن‌ترها است. برافروختگی ناشی از شرمساری نه تنها در تمام نژادهای انسانی بلکه حتی در کورها و کرها نیز دیده می‌شود و لذا به نظر می‌رسد که یکی از خصوصیات اساسی زیست‌شناختی در گونه‌ی ما باشد. داروین تمامی یک فصل از کتاب خویش را به موضوع سرخ شدن اختصاص داد و نتیجه گرفت که این پدیده منعکس‌کننده‌ی خجالت، شرم، یا کم‌رویی است و توجه را «خود به خود به ظاهر فرد جلب می‌نماید.» اهمیت جنسی سرخ شدن را از آنجا می‌توان دریافت که براساس مدارک تاریخی از بین دخترانی که در بازار برده فروشان برای نگهداری در حرمسرا عرضه می‌شدند آنها که بیشتر و راحت‌تر سرخ می‌شوند قیمت بیشتری داشتند. به نظر می‌رسد که سرخ شدن، چه خواسته و چه ناخواسته به عنوان یک اشاره قوی در دعوت به نزدیکی محسوب می‌شود.

چشمها : چشم به عنوان مهمترین اندام حسی انسان نه فقط تمام اشارات و علائمی را که تاکنون مورد بحث قرار گرفته، می‌بیند بلکه از خود نیز اشارات ویژه‌ای صادر می‌نماید. همگی ما در برخورد رو در رو با دیگران به طور مرتب ارتباطهای چشمی را قطع و وصل می‌کنیم. با نگاه به دیگران تغییرات حالت روانی آنها را رد می‌گیریم و سپس، قبل از آنکه ظن خیره‌نگریستن به دیگران ایجاد شود، چشم از آنها برمی‌گیریم. معهذاً عشاق می‌توانند با نگاههای طولانی در چشم یکدیگر خیره شوند، بدون اینکه احساس تشویش یا تهاجم داشته باشند. عشاق به یک دلیل ویژه می‌توانند نگاه عمیق خود را در چشم یکدیگر بدوزند و آن اینکه تحت تأثیر هیجانات خوشایند شدیدی که به آنها دست می‌دهد، مردمک چشمشان به طور غیرمعمولی باز می‌شود. به طوری که نقطه سیاه وسط چشم آنها به یک صفحه سیاه بدل می‌گردد. این سیاهی بزرگ به طور ناخودآگاه حاوی اشارات نیرومند از شدت عشق از سوی معشوق است. گرچه این پدیده اخیراً از نظر علمی مورد مطالعه قرار گرفته ولی قرن‌هاست که از وجود آن اطلاع داشته‌اند. زیبارویان قدیم ایتالیائی قطره‌ی شاییزک (بلادونا) در چشم می‌چکانیدند تا مصنوعاً این تأثیر را بوجود آورند. در دوران جدید، تبلیغات هم از همین وسیله استفاده نموده، منتها به جای قطره‌ی شاییزک مرکب سیاه را به کار گرفته است. اینان با دستکاری مختصری در عکسهای دختران مدل، مردمک چشم آنها را درشت‌تر می‌کنند تا جاذبه‌ی آنها افزایش یابد.

یک تغییر دیگر نیز با افزایش هیجان توأم است و آن عبارت است از زیاد شدن تولید اشک. معمولاً در یک شرایط عشقی بسیار هیجان‌آلود این وضع منجر به تولید قطرات اشک و سرازیر شدن علنی آن نمی‌گردد بلکه، با مرطوب نمودن بیشتر سطح چشم، بر درخشندگی آن می‌افزاید. در نتیجه وقتی درخشندگی چشمان عاشق با انبساط مردمک آن توأم می‌شود دیگر شکی در مورد شرایط علامت‌دهنده‌ی آن باقی نمی‌گذارد.

چشم در حرکات مختلف خود دعوت به نزدیکی نیز می‌نماید. علاوه بر حرکت معروف چشم، چرخانیدن چشم هم به عنوان یک دعوت مستقیم به جفتگیری در برخی از فرهنگها گزارش شده است. پایین انداختن موقرانه چشم در زن می‌تواند حاوی پیام وی باشد، همانطور که تنگ کردن مختصر چشم در مرد هم تمایل وی را نشان می‌دهد. چنانچه اولین نگاه کمی طولانیتر از معمول شود اثر خود را خواهد گذاشت. گویی که کنایه‌ای است از خیره‌نگریستن که در آینده قرار است شکل بگیرد.

گاه زنان نگاه خیره با چشم کاملاً باز و گشاده را به عنوان دعوت به نزدیکی بکار می‌گیرند، که وسیله‌ی زنانه‌ی پلک یا مژه برهم زدن را با آن همراه می‌نمایند. اصطلاح برهم زدن مژه یا پلک در واقع حالت تغییر یافته‌ای از برهم زدن بال است که حداقل در فرهنگ ما یک عمل مشخصاً غیرمردانه است، تا آنجا که گاه مرد ممکن است حالت مختصر شده‌ی آنرا به عنوان تقلیدی از ژست زنانه درآورد. شاید چون مژه زدن یک عمل اساساً زنانه است امروزه اینهمه حالات اغراق‌آمیز را در مورد مژه‌های خویش اعمال می‌کنند. این اعمال با استفاده از سرمه و ریمل برای برجسته و نمایان‌تر نمودن مژه‌ها شروع شده، و به بعد به فرمژه رسید و نهایتاً در دهه‌ی ۱۹۶۰ به سری مژه‌های بلند مصنوعی ختم گردید که روی مژه‌های حقیقی نصب می‌شدند. امروزه فقط یک شرکت سازنده بیش از پانزده مدل مختلف از این مژه‌ها را عرضه می‌کند. از جمله‌ی آنها نمونه‌هایی است که «چشمها را باز می‌کند» یا نمونه‌ای که «چشمهای کوچک را بزرگ می‌نماید». مدل‌های مختلفی که مخصوص مژه‌های پایین یا بالا ساخته شده است. در اینجا نیز مثل سایر قسمت‌های بدن، هر جا که زن چیزی داشته که بتواند از آن پیام ارسال کند حداکثر استفاده را از آن به عمل آورده است. مسلماً این روند اغراق‌آمیز مژه‌ها برای مرد عاشق پیشه قبیل‌ی ترو بریاند^۱ که به عنوان قسمت مهمی از معاشقه‌اش مژه‌های معشوق را با گاز زدن می‌کند، بایستی ضیافتی فراهم نموده باشد. برای معشوقه جای خوشوقتی است که مژه‌ها رشد و جایگزینی سریعی دارند، چرا که حتی در مورد آنهایی که گاز هم زده نشده باشند طول عمر بیشتر از سه تا پنج ماه نیست.

ابروها : در پایین پیشانی و در بالای چشمهای حیوان انسانی انحصاراً دو کپه‌ی مو وجود دارد که چنانچه نمی‌بود این منطقه لخت به نظر می‌آمد. قبلاً گمان می‌رفت که ابرو وسیله‌ای برای جلوگیری از نفوذ عرق به داخل چشم باشد. ولی نقش اساسی آن ارسال علائمی برای بیان تغییر حالات درونی است. آنها را در حالت ترس و تعجب بالا می‌اندازیم، در خشم پایین می‌بریم، در اضطراب بهم گره می‌زنیم، در نگاه سؤالی خود ناگهان بالا و بعد پایین می‌آوریم و در مواقع قدردانی دوستانه به سرعت بالا و پایین می‌بریم.

ابرو در زن باریکتر و کم پشت‌تر از مرد است و باز هم موردی را بر اغراق در ایجاد شرایط زنانه فراهم می‌آورد؛ آنها را برمی‌دارند تا باریکتر شود. در دهه‌ی ۱۹۳۰ ابرو تا حد یک خط مداد باریک شده بود. در گذشته‌ی دور افراط از این هم پیشرفته‌تر بود. عروسهای ژاپنی تا آنجا پیش رفته بودند که به هنگام ازدواج ابرو را کلاً می‌تراشیدند.

اهمیت جنسی این تغییر مختصر در ظاهر خانمها را از این واقعیت می‌توان تشخیص داد که در ۱۹۳۳ به دخترانی که داوطلب شغل پرستاری در بیمارستان لندن بودند هشدار داده می‌شد که سرپرستاری بیمارستان، در بین بسیاری ممنوعیت‌های دیگر، به آنها اجازه برداشتن زیر ابروهایشان را هم نمی‌دهد. در این مورد شکایاتی به شورای شهر لندن داده شد و درخواست گردید که سرپرستاری بیمارستان برای این ممنوعیت تویخ گردد، ولی شورا این پیشنهاد را رد نمود و بیماران از این لذت نامشروع ابروهای برداشته شده محروم ماندند، و خرامیدن چهره‌های دست نخورده در راهروهای سفید و بلند بیمارستان ادامه یافت.

چهره : قبل از ترک ناحیه صورت بهتر است که یکبار دیگر آن را، به جای مجموعه‌ای از جزئیات کوچکتر، به عنوان یک کل ببینیم. بدون شک چهره گویاترین ناحیه در کل بدن انسان است، که بوسیله حالات پیچیده‌اش می‌تواند پیامهای

۱. مردمانی بومی ساکن مجمع‌الجزایری به همین نام در جنوب شرقی گینه‌ی جدید :م

عاطفی فوق‌العاده پیچیده و متنوعی را مخابره نماید. با انقباض و انبساط ماهیچه‌های مختلف صورت به خصوص ماهیچه‌های اطراف دهان و چشم می‌توان حالات مختلف را، از لذت و تعجب گرفته تا غم و خشم، اعلام نمود. چهره به عنوان وسیله‌ی دعوت به نزدیکی از اهمیت عمده‌ای برخوردار است. چهره‌ی خندان و نرم، یا گوش بزنگ و به هیجان آمده ما را به شدت مجذوب خویش می‌نماید. چهره‌ی در هم کشیده و درمانده یا چهره‌ای که در رنج و عذاب باشد ما را برمی‌انگیزد تا به آن نزدیک شویم و تسلی‌اش دهیم. برعکس چهره‌ی گرفته و عبوس تأثیر معکوس دارد. اینها اطلاعات کلی است که در اختیار همه هست ولی یک تأثیر جالب درازمدت در ارتباط با چهره انسانی وجود دارد که جا دارد توضیح مختصری درباره‌اش داده شود.

در توصیف حالات رخساری مطرح می‌توان از «چهره‌های ظاهری» و «چهره‌ی واقعی» سخن گفت. منظور از «چهره‌ی ظاهری» حالتی از رخسار است که در برخورد با شرایط اجتماعی به خود می‌گیریم. ما صحبت از «چهره‌ی شاد به خود گرفتن»^۱ «صورتک خوب بر خود زدن» یا در جمع «از رو نرفتن» می‌کنیم. اگر بخواهیم دوستانه و مهربان به نظر برسیم حالت نرم و خندان به چهره‌ی خویش می‌دهیم. در عوض در برخورد با موارد جدی‌تر ظاهری گرفته و خودپسند به خود می‌گیریم. اما وقتی در خلوت خویشیم چهره‌مان را به حال خود می‌گذاریم. در این مواقع چهره حالتی را به خود می‌گیرد که مبین وضعیت روحی درازمدت ما است. فرد اساساً مضطرب، که در یک مهمانی سعی داشته تا شاد به نظر آید، اکنون در خلوت خویش چهره‌اش دوباره گرفته می‌شود و شرایط عاطفی واقعی او آشکار می‌گردد، ولی البته در هنگامی که هیچکس جز خود او شاهد آن نباشد (حتی اگر اتفاقاً در آینه نظری نیاندازد خود او هم ممکن است از آن مطلع نشود). فرد اساساً شاد و گشاده‌رویی که در یک مراسم تشییع جنازه سعی داشته گرفته به نظر رسد، اکنون چهره خصوصی باز و گشاده، لبهای نرم خود را دوباره باز خواهد یافت و چین‌های بین ابروهایش صاف خواهند شد.

اغلب ما روحیه درازمدت خویش را گاه به گاه عوض می‌کنیم تا ماهیچه‌های صورت را در مورد چهره خصوصی برای مدت طولانی در یک وضعیت ثابت قرار نداده باشیم. ممکن است در صبحگاه افسرده باشیم ولی شامگاهان دوباره احساس خوشحالی کنیم تا، متناسب با این تغییرات روحیه، حالت رخساری ما نیز تغییر کند. در مورد کسانی که در خلوت خویش در یک حالت دلواپسی، افسردگی یا خشم دایمی بسر می‌برند، وضع متفاوت است. در این موارد خطر آن هست که چهره‌ی خصوصی آنها کاملاً شکل بگیرد. به نظر می‌رسد که در این موارد ماهیچه‌های صورت برای یک حالت رخساری عمده قالب‌گیری می‌شوند، به طوری که شیاریهای پیشانی، اطراف دهان و دو سمت بینی تقریباً حالت دائمی پیدا می‌کنند.

برای این افراد مشکل است که در یک برخورد اجتماعی چهره‌ی متناسب با آن به خود بگیرند. انسان مشوش حتی وقتی که لبخند خوش آمد به کسی می‌زند باز هم مشوش به نظر می‌رسد و فرد اخمو حتی به هنگام خندیدن به یک لطیفه هم اخمو است. در این افراد وضعیت تثبیت شده ماهیچه‌ها به گونه‌ای دوام می‌آورند و چهره‌ی ظاهری به عوض آنکه جانشین چهره خصوصی شود به طریقی بر آن افزوده می‌شود. در این موارد حالات رخساری فرد می‌تواند هم چیزهایی از گذشته‌ی او را آشکار کند و هم از شرایط عاطفی او در زمان حال خبر دهد.

۱. معادل در فارسی «با سیلی صورت خویش را سرخ نمودن»: م

معلوم نیست پس از تغییر اساسی در شیوه‌ی زندگی فرد چین و چروکهای حاصل از چهره خصوصی او تا کی دوام خواهند آورد. اگر فرد همه‌ی عمر مضطرب و نگران بوده و ناگهان زندگیش قرین خرسندی و امتنان شود چروکهای صورتش یکسبه برطرف نمی‌شوند، و اگر این وضع میمون و مبارک در سنین پیری دست داده باشد، چین و چروکها هرگز برطرف نخواهند شد. مطمئناً در همه‌ی این موارد دورانی وجود خواهد داشت که چهره‌ی تثبیت شده به حیات خود ادامه دهد در حالی که پیام ارسالی آن دیگر موضوعیتی نداشته باشد ولی نگارنده از هیچگونه مطالعه‌ای که در آن طول این مدت اندازه‌گیری شده باشد، آگاه نیست.

اتفاقاً این مطلب در مورد وضعیت کلی بدن انسان هم صادق است. بدنهایی هستند که خمیده‌اند و بدنهایی که گوش بزنگ و بیدار، بدنهایی که سفت و گرفته‌اند و بدنهایی که نرم و منعطف. در اینجا نیز ما قادریم که، متناسب با شرایط اجتماعی و موقعیت، تنش ماهیچه‌های بدن خویش را تغییر دهیم ولی، مثل مورد چهره، شرایط حاد و طولانی می‌تواند چنان حالت تثبیت شده‌ای به ما بدهد که حتی وقتی خود نیز اراده کنیم برهم زدن آن برای ما مشکل باشد. شانه‌ی گرد ممکن است بدل به یک قوز دائمی شود که حتی بردن یک میلیون هم نتواند دوباره آن را راست کند، همانطور که راه رفتن شق و رق هم می‌تواند در همه‌ی عمر همدم کسی باشد.

مو: بالاخره نوبت به تاج افتخار بشر، به دسته موهای فشرده‌ی روی سرش، می‌رسد که حدوداً از یکصد هزار تار مو تشکیل شده است. در برخی از نژادها مو مجعد و پشم مانند است و در برخی دیگر لخت و آویخته و یا نرم و پریشان در باد. رشد سالانه‌ی مو در حدود ۱۲/۵ سانتی‌متر است و هر کدام از آنها تا شش سال دوام می‌آورند، پیش از آنکه با افتادن جای خود را به موهای دیگری بدهند. این به آن معنی است که موی صاف اصلاح شده به طور متوسط تا کمرگاه می‌رسیده و به انسان اولیه ظاهری عجیب می‌بخشیده که با هیچ‌گونه دیگری از نخستینهای قابل مقایسه نبوده است. در حالی که موی بدن انسان کم‌پشت و از دور تقریباً نامرئی است موی سر رشد دیوانه‌واری دارد.

در مورد موی سر هیچ‌گونه اختلاف بین جنس نر و ماده وجود ندارد، جز تاسی که تنها در بسیاری نرهای مسن مشاهده می‌گردد. هر دو جنس نر و ماده انسان از نظر زیست‌شناختی موبلند محسوب می‌شوند و این خصیصه به عنوان علامت تشخیص گونه تکامل یافته است نه علامت تشخیص جنسیت. معهذاً فرهنگهای مختلف غالباً از آن به عنوان یک علامت جنسی استفاده کرده‌اند. گاه مردان موی سر خویش را بلندتر از زنان کرده‌اند، اما در غالب موارد عکس این موضوع رایج است. در قرون اخیر کوتاه کردن موی سر در مردان عمدتاً به عنوان وسیله‌ای در کنترل انگلها بوده است. گروهبانه‌های سخت‌گیر ارتش موی بلند را «نردبان شپش» می‌دانند. زنها تقریباً همیشه موی خود را در حد متوسط نگه می‌داشته‌اند و این مردانند که مرتباً بین دو نهایت نوسان می‌کرده‌اند. این وضع گاه در گذشته به پوشیدن کلاه‌گیس‌های بلند آویخته منجر می‌گردید که استفاده از آن هنوز هم در مورد قضات انگلیسی متداول است. اما در زمانهای اخیر گیس بلند چنان با زنانگی عجین شده که اگر موی مرد تا حدودی به اندازه‌های طبیعی‌اش نزدیک شود باز هم به غلط به آن به چشم یک صفت اساساً زنانه می‌نگرند. در طی دهه‌ی گذشته وضع در بین مردهای جوان شدیداً تغییر کرده است و به نظر می‌رسد که یک بار دیگر موی بلند نقش واقعی خود را به عنوان یک صفت غیرجنسی بازیافته است. عجیب آن که اگرچه

بهداشت جدید خطر انگل در موهای بلند را از بین برده ولی فقط نهضت ضدبهداشتی هیپی‌ها رهبری موی بلند را بدست دارد.

شستن، تمیز کردن، مواظبت و روغن زدن موی سر نیز همیشه به مثابه ضمائم فرهنگی، همچون خود مو، به عنوان یک اشاره‌ی جنسی مطرح بوده است. شهرنشینان باستانی نیز، همچون معادله‌های امروزی خود، آماده بودند تا برای دستیابی به نتایج مطلوب سعی وافر مبذول دارند. قدیمی‌ترین معجون شناخته شده‌ی موی سر مرکب است از «یک قسمت ناخن سگ، یک قسمت هسته‌ی خرما و یک قسمت سم الاغ. آنها را با روغن به خوبی بپزید و بعد بکوبید». امروزه ایده‌آل هر دختری داشتن موهای شفاف و براق است و آنطور که کارگزاران تبلیغاتی برآن هستند، موی «بی‌روح و کسل» شانس صاحب خود را در دعوت به نزدیکی از بین می‌برد.

در این گردش بزرگ تمام قسمت‌های علامت دهنده انسان را یک به یک مورد بررسی قرار دادیم اما کل بدن یک فرد نیز می‌بایست در مجموع مورد توجه قرار بگیرد، چرا که قسمت‌های مجزا هریک به تنهایی و در زمانی متفاوت به نمایش گذاشته نمی‌شوند، بلکه همه با هم و در یک ترکیب عمومی و به منظوری خاص مطرح می‌گردند. روشهای فوق‌العاده متنوع ترکیب این قسمت‌ها و طیف وسیع مناسباتی که آنها می‌توانند در آن مطرح گردند باعث شده تا برخوردهای اجتماعی این چنین پیچیده و جالب باشند.

هربار که وارد اتاقی می‌شویم یا در خیابان قدم می‌زنیم توده‌ی وسیعی از علایم را منتشر می‌کنیم که برخی از آنها صرفاً زیست شناختی بوده و برخی دیگر تحت تأثیر عوامل فرهنگی دگرگون شده‌اند. ما ناخودآگاه از این واقعیت باخبریم و در جریان برخوردهای اجتماعی خویش آن را به صدها روش ظریف متفاوت تنظیم و تصحیح می‌نمائیم. ما تقریباً همیشه در تلاشیم تا علائم متعادل را ارسال کنیم که برخی از آنها دیگران را به نزدیکی فرا می‌خوانند و برخی موجب راندن آنها می‌شوند. فقط گاه گاه در یکی از این دو جهت به افراط می‌روییم و آشکارا دعوت خویش را به نمایش می‌گذاریم و یا نسبت به اطرافیان حالت خصمانه و دورکننده به خود می‌گیریم.

در سراسر این فصل، و در جریان بررسی فراخوانهای بصری خاص نزدیکی جنسی، قصد آن بود تا موارد اغراق‌آمیز و نهائی مورد بررسی قرار بگیرند. من برای تأکید بر نکات مورد توجه، روشن‌ترین مثالهای موجود را اختیار کرده‌ام. شاید طرح مسئله کودپیس، کرس و ایل، به عنوان علایم جاذبه جنسی، از روشهای معمول و متداول افراد بالغ متوسط امروزی بسیار دور باشند. در عین حال مطرح شدن آنها توجه را به روشها و وسایل نه چندان اغراق‌آمیز از جمله شلوارهای تنگ، کمربند و شانه‌های لایه‌دو‌زی شده جلب خواهند نمود که وسیعاً ولی نه چندان آشکار، مورد استفاده قرار می‌گیرند. رقص شکم نیز به همین ترتیب ممکن است چیزی جز یک تفریح خارجی و عجیب و غریب نباشد ولی باز هم گنجاندن آن در این بررسی کمک می‌کند تا رقص نه چندان افراطی صدها و هزاران دختر معمولی در جشنها و دیسکوها را بهتر درک کنیم.

ما به عنوان یک فرد بالغ، چه برای بهبود جاذبه‌های جنسی دیداری خویش به تفصیل عمل کنیم و چه به کل ماجرا به شیوه‌ای نامحسوس بپردازیم، چه از وسایل مصنوعی کمک بگیریم (آنها که هیچ نوع آن را به کار نمی‌گیرند بسیار نادرند) و چه آنها را خوش نداشته باشیم، و بیشتر روشهای طبیعی را بپسندیم، به‌صرفه‌ی ما دائماً در حال ارسال علائم و

اشارات پیچیده‌ی دیداری به همراهان خویش هستیم. قهراً بسیاری از این اشارات با کیفیات جنسی ما به عنوان یک فرد بالغ در ارتباط قرار دارند و ما هرگز لحظه‌ای در «خواندن این اشارات»، هرچند کاملاً ناخودآگاه، درنگ نمی‌کنیم. باین ترتیب خود را برای برداشتن اولین قدم عمده‌ی اجتماعی آماده می‌کنیم، قدمی که ما را به نخستین تجربه‌ی تماس با شریک بالقوه‌ی جنسی رهنمون می‌شود و خود به نوبه ما را در آستانه‌ی دنیای پیچیده‌ی نزدیکیهای جنسی قرار می‌دهد.

Intimate Behaviour

By

Desmond Morris

(1971)